

اعلامیه مشترک

شکست تمام عیار انکار و سکوت درباره قتل عام ۱۳۶۷



بیست و نهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایران در حالی فرا می‌رسد که سیاست انکار و سکوت رژیم جمهوری اسلامی در مورد این کشتار که از فردای قتل عام در پیش گرفته شد، اکنون به شکست تمام عیار انجامیده است. سران رژیم و از جمله خامنه‌ای ناچار شده‌اند به این کشتار اشاره کنند. این پیروزی بر توطئه سکوت، نتیجه نزدیک به سه دهه تلاش خانواده جان باختگان، مدافعان حقوق بشر، فعالین سیاسی و سازمان‌های چپ در افشای جنایت بزرگی است که به دستور خمینی، با همدستی عده‌ای از گردانندگان حکومت و سکوت عموم سران رژیم در زندان‌های ایران روی داد. این تلاش‌ها شامل انتشار ده‌ها کتاب، صدها مقاله، راه‌اندازی سایت‌های فراوان، برگزاری کنفرانس‌ها و سخنرانی‌ها و مراجعه به جوامع بین‌المللی بوده است.

اکنون که توطئه سکوت شکست خورده است، مشی تبلیغاتی حکومت بر این متمرکز شده است که وانمود کند اولاً همه جان باختگان وابسته به سازمان مجاهدین خلق ایران بوده‌اند و ثانیاً علت اعدام آنها شرکت در اقدامات مسلحانه بوده است.

این دو دروغ بزرگ نیز بسیار زودتر از آن که سران حکومت گمان می‌کنند نزد همگان رسوا شده و خواهد شد. یاد و نام صدها تن از اعضا و هواداران احزاب و سازمان‌های چپ که در سال ۱۳۶۷ اغلب پس از تحمل سال‌ها زندان اعدام شدند، زنده است و هیچ کس را یارای به فراموشی سپردن آنان نیست. تقریباً همه آنها در حالی اعدام شدند که قبلاً در خود دادگاه‌های رژیم به حبس محکوم شده بودند. حکومت پس از قتل عام زندانیان مجاهد آنها را نیز به قتل رساند. و کیست که نداند هزاران عضو و هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران نیز که در سال ۱۳۶۷ اعدام شدند محکومیت‌های زندان داشتند.

...

ادامه در صفحه ۲

نامه به نماینده عالی امور خارجی و سیاست امنیتی اتحادیه اروپا، خانم فدریکا موگرینی

صفحه ۲

۱۱۱ - مین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران را گرامی می‌داریم

صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید:

- از بیانیه کنشگران حوزه‌های مختلف اجتماعی
علیه "طرح کارورزی" حمایت می‌کنیم
صفحه ۲
- معرفی علی ربیعی به‌عنوان وزیر کار به معنی تداوم سیاست‌های
ضد کارگری دولت حسن روحانی است
صفحه ۴
- ترکیب کابینه و معامله تک موضوعی
صفحه ۵
- نظرپرسی درباره همه‌پرسی استقلال کردستان عراق
صفحه ۶
- نگاهی به معضل کم‌آبی در کشور
صفحه ۱۰
- تعمیم طرح اسنادشاگردی و کارورزی به میان پرستاران!
صفحه ۱۱
- پاسخ به چند پرسش: در باره وحدت و مسئله ملی در ایران
صفحه ۱۴
- رفع حصر رهبران جنبش سبز، مطالبه عمومی است!
صفحه ۱۵
- اصلاح‌طلبان و هابز؟ (بخش دوم)
صفحه ۱۶

نامه مسئول هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به نماینده عالی امور خارجی و سیاست امنیتی اتحادیه اروپا، خانم فدریکا موگرینی

نامه مسئول هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به نماینده عالی امور خارجی و سیاست امنیتی اتحادیه اروپا

خانم فدریکا موگرینی

دوم اوت ۲۰۱۷

خانم موگرینی گرامی،

به نمایندگی از سوی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) که یک سازمان سیاسی مخالف رژیم ایران است، بدینوسیله مایلیم توجه شما را در آستانه سفر شما به تهران به نکات زیر جلب کنم:

۱ - در حال حاضر دونالد ترامپ رئیس جمهوری ایالات متحده همراه با نیروهای افراطی در ایران، ایالات متحده، اسرائیل، عربستان سعودی و متحدانشان در سایر کشورها با زیر سؤال بردن توافق هسته ای میان ایران و گروه پنج به علاوه یک متشکل از دولت‌ها و نیز اتحادیه اروپا (برنامه جامع اقدام مشترک، برجام) صلح و ثبات در خاورمیانه و کل جهان را به خطر انداخته اند. ما به عنوان یک سازمان دمکرات و چپ، از برجام پشتیبانی کرده، آن را برای منافع مردم ایران دارای اهمیت می دانیم.

۲ - افزایش تنش در خاورمیانه باعث بروز تهدیدهای جدی علیه ثبات منطقه، تقویت نیروهای افراطی مانند داعش شده، به ضرر بسیاری از کشورها از جمله اعضای اتحادیه اروپا، در هر دو عرصه انسانی و اقتصادی است. جنگی جدید، هیچ پیروزی نخواهد داشت و همه در آن بازنده خواهند بود. از این رو کاهش تنش در خاورمیانه و به ویژه عادی سازی روابط میان ایران و عربستان سعودی، اهمیت فوری برای امر صلح دارد.

۳ - ما برآنیم که اتحادیه اروپا می‌تواند نقشی مؤثر در تلاش‌های میانجی‌گرانه برای تقویت صلح و ثبات در منطقه ایفا کند.

۴ - سازماندهی یک کنفرانس در بروکسل مرکز اتحادیه اروپا با دستورکاری برای حل اختلاف میان ایران و عربستان سعودی و پایان دادن به جنگ و خونریزی در سوریه و یمن، گامی مهم از سوی اتحادیه اروپا در خدمت صلح و ثبات بین‌المللی خواهد بود.

۵ - ما قویا از ابتکاری از سوی اتحادیه اروپا در این راستا حمایت می‌کنیم.

با احترام

بهروز خلیق

مسئول هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

شکست تمام عیار ...

ادامه از صفحه ۱

بدون تردید مبارزه آزادی‌خواهان و بازماندگان جان‌باختگان کشتار زندانیان سیاسی تا تحمیل شکست‌های دیگری به رژیم و رسوایی دروغ‌های سران حکومت ادامه خواهد یافت. در این رابطه اخیراً ۵۰ تن از مادران و خانواده‌های خاوران و دیگر اعضای خانواده جان‌باختگان دهه ۶۰ از سراسر ایران، با سپردن دادخواستی به خانم عاصمه جهانگیر، گزارش‌گر ویژه سازمان ملل برای وضعیت حقوق بشر در ایران، علیه مسئولان جمهوری اسلامی ایران اعلام جرم کرده‌اند. در این اعلام جرم، آن‌ها بار دیگر خواسته‌های پنجم دی ماه ۱۳۶۷ خود را در مقابل دفتر وزیر دادگستری، تکرار کرده‌اند. ما ضمن پشتیبانی از خواسته‌های خانواده‌ها، در مبارزه برای دادخواهی در کنار خانواده‌های قربانیان و همه کسانی ایستاده‌ایم که در دهه‌های گذشته به دفاع از حقیقت برخاستند.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هیئت مسئولین کنشگران چپ

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۱۰ مرداد ۱۳۹۶ (اول آگوست ۲۰۱۷)

گرامی باد نام و یاد جانباختگان مبارزه در راه رسیدن به ایرانی آزاد و آباد



۱۱۱ - مین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران را گرامی می داریم!

انقلاب مشروطیت ایران نخستین و بزرگترین خیزش مردم ایران در سال‌های آغازین سده گذشته برای مهار استبداد و تلاش برای پی‌ریزی حکومت مشروطه، تشکیل مجلس شورای ملی و تاسیس عدالتخانه بود. این انقلاب سلطان مستبد را از تخت سلطنت به زیر کشید و قانون اساسی مشروطیت را مبنای نظام حقوقی سیاسی کشور قرار داد و روح نوینی در جامعه قرون وسطایی ایران آن روزگار دمید. ولی انقلاب مشروطیت به اهداف خود دست نیافت و با به قدرت رسیدن رضاخان توسط امپراطوری انگلستان به شکست انجامید. انقلاب مشروطیت هرچند در تغییر نظام سیاسی ایران ناکام ماند ولی با تثبیت ضرورت تدوین قوانین توسط مجلس بجای اوامر پادشاهان و با تصویب قوانین مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بر استبداد هزاران ساله ضربه زد، راه دیگری گشود و چنان بیداری بوجود آورد که حتی پادشاهان پهلوی ناچار شدند که تظاهر به مشروطیت نمایند.

اینک پس از سپری شدن بیش از یک قرن از آن روزهای پرشکوه، هم‌چنان رژیم استبدادی بر کشور ما حکمفرماست. نظام ولایت مطلقه فقها بر اساس اندیشه‌هایی بنا شده است که مرتجع‌ترین سران روحانی ضد مشروطه، هواخواه آن بودند و انقلاب مشروطه آنان را نیز به همراه محمدعلی شاه از تخت به زیر کشید و منبع قانون را نه براراده سلطان دنیوی، نه بر اساس «شرع» روحانیون، بلکه بر خرد انسانی استوار گردانید. از این روست که آن گفتمان ضد استبدادی انقلاب مشروطیت هم‌چنان زنده است.

انقلاب مشروطیت ایران در عین حال تاریخ تولد چپ‌های ایران است. تولد نخستین سازمان‌های ترقیخواه یعنی سوسیال دموکرات‌ها و اجتماعیون - عامیون که در پایداری تهریز در برابر شاه و ارتش تزاری، در سرنگونی استبداد و تصویب مواد ترقی‌خواهانه قانون اساسی و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایت نقش داشته‌اند. چپ ایران زاده سنگرهای رادیکال‌ترین مبارزان انقلاب مشروطیت است که مبارزه در میدان‌های نبرد و اندیشمندی در سازماندهی مقاومت و طرح خواسته‌های ترقی‌خواهانه را توأمان داشتند.

چپ ایران که خود را ادامه‌دهنده راه مبارزان پیگیر انقلاب مشروطه ایران می‌داند، هم‌چنان برای رهائی کشور از چنگال استبداد، برای آزادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی و برای پی‌ریزی ایرانی آزاد و آباد تلاش می‌کند.

گرامی باد ۱۱۱ مین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران!

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هیئت مسئولین کنشگران چپ

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۱۵ مرداد ۱۳۹۶ (۶ آگوست ۲۰۱۷)

از بیانیه کنشگران حوزه‌های مختلف اجتماعی علیه "طرح کارورزی" حمایت می‌کنیم!



در ادامه اعتراضات و مخالفت‌های وسیع کارگران و عموم مزدبگیران علیه "طرح کارورزی" و در حمایت از این اعتراضات، بالغ بر ۶۶۰ تن از فعالین حوزه‌های مختلف اجتماعی؛ فعالین سرشناس کارگری، چهره‌های شاخص و صاحب‌نظر چپ، استادان دانشگاه، پژوهشگران، مترجمین، نویسندگان و روزنامه‌نگاران کشور، دانشجویان، فعالین جنبش زنان و نهادهای مدنی، فعالین صنفی معلمان، هنرمندان سینما و تئاتر، فعالین اجتماعی و فرهنگی و با انتشار بیانیه‌ای خطاب به مردم، مغایرت‌های "طرح کارورزی" با قوانین موجود و تبعات منفی آن بر کار و زندگی نیروی کار را نشان داده و خواستار الغای آن شدند.

بیانیه "طرح کارورزی" و طرح‌های مشابه را ضد اجتماعی، سودمحور، مغایر با کرامت کارگران، دانشجویان و بیکاران دانسته و خواستار لغو آن و ایستادگی نیروی کار و عدالت‌خواهان در مقابل این طرح‌های غیرانسانی شده‌اند. در این بیانیه به درستی تاکید شده است: "حیات اجتماعی کارگران و دانشجویان این کشور؛ هم‌چون معلمان، پرستاران و دیگر اقشار زحمتکش، به واسطه موج جدید سیاست‌های سودمحور و زودبازده سرمایه‌سالار، مورد هجوم قرار گرفته است. سکوت در برابر چنین حملاتی تحت عنوان «دامن نردن به کشمکش‌های طبقاتی»، «سوءاستفاده‌های سیاسی - جناحی برای حمله به دولت» یا «اولویت آزادی بر عدالت» چیزی نیست جز چشم بستن بر زندگی اکثریت".

مسئولین دولتی بلافاصله پس از پایان انتخابات ریاست جمهوری از طرح "کارورزی" به عنوان یکی از اقدامات دولت جهت ایجاد اشتغال پرده برداری کردند. پس از انتشار جزئیات طرح مذکور، سازمان‌ها و فعالین کارگری این طرح را علیه حقوق سندیکایی کارگران، به سود منافع سرمایه‌داران، متضاد و مغایر با قانون کار، ناقض مقوله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار و طرحی قرون وسطایی استاد - شاگردی خواندند که به تشدید بهره‌کشی نیروی کار و رواج بیگاری دامن می‌زند.

ما بعنوان سه جریان چپ سوسیالیستی که حمایت از حقوق و مطالبات کارگران و مزدبگیران و عموم زحمت‌کشان در راس فعالیت‌هایمان قرار دارد، طی اعلامیه‌ای با "طرح کارورزی" مخالفت کرده و نسبت به آن اعتراض نمودیم. ما در اعلامیه مشترکی که در تاریخ ۱۱ خرداد ۹۶ با عنوان "طرح کارورزی"، بیگاری کشیدن از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی است" منتشر کردیم، دلایل مخالفت‌مان با آن را تشریح و بر ضرورت مقابله کارگران و همه عدالت‌خواهان با این طرح تاکید نمودیم.

ما ضمن حمایت از بیانیه صدها تن از کنشگران حوزه‌های مختلف اجتماعی علیه "طرح کارورزی"، از اعلام مخالفت آن‌ها با سیاست‌های ضد کارگری و سودمحور دولت روحانی استقبال می‌کنیم و امیدواریم که نیروهای چپ و دموکرات در داخل و خارج از کشور در همسویی و همراهی با هم دولت را وادار سازند که "طرح کارورزی" را ملغی اعلام کند.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هیئت مسئولین کنشگران چپ

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۱۱ مرداد ۱۳۹۶ (دوم آگوست ۲۰۱۷)

معرفی علی ربیعی به عنوان وزیر کار به معنی تداوم سیاست‌های ضد کارگری دولت حسن روحانی است بهر روز خلیق



یادداشت سیاسی کارآنان

چند خبر روز را ابتدا با هم مرور کنیم:

- ۷۰ تن از کارگران نیشکر هفت‌تپه با خواست کارفرما تحت تعقیب قضایی قرار گرفتند. کارگران نیشکر هفت‌تپه روز اول مرداد با درخواست پرداخت سه ماه دستمزد معوقه، تمدید دفترچه‌های بیمه درمانی، تعیین تکلیف بیش از ۲۰۰ کارگر بازنشسته این کارخانه و توقف روند واگذاری این مجتمع به بخش خصوصی دست به اعتراض و اعتصاب زده بودند.

- کارگران «گروه ملی فولاد ایران» واقع در اهواز روز دوشنبه ۱۶ مرداد مقابل شعبه مرکزی بانک ملی در اهواز تجمع کردند. آنان از روز ۲۹ تیر با درخواست پرداخت دستمزد و مطالبات مزدی معوقه دوساله و از سر گرفته شدن تولید، دست به اعتراض زده‌اند. گروه ملی فولاد ایران حدود چهار هزار کارگر دارد. این شرکت در پی خصوصی‌سازی و پرونده اختلاس سه هزارمیلیاردی در اختیار دادستانی قرار گرفت و سپس به بانک ملی واگذار شد.

- تعطیلی دو کارخانه «بستنی عسل» کردستان و «شیر و فرآورده‌های لبنی» طیس به بیکاری بیش از ۱۵۰ کارگر این کارخانه‌ها انجامید. یک کارگر پتروشیمی فارابی و یک کارگر ساختمانی در دو حادثه کار جان خود را از دست دادند.

این اخبار گوشه‌ای از وضعیت دشوار کارگران ایران و برخورد حکومت با آنها را نشان می‌دهد. میلیون‌ها کارگر کشور ما در وضعیت فلاکت‌باری زندگی می‌کنند و با معضلات بی‌شماری روبرویند:

- آمارها نشان می‌دهد درآمد پنج دهک نخست خانوارهای کارگری ایران کمتر از حداقل دستمزد اعلام‌شده است. این امر باعث روی آوردن کارگران به شغل دوم شده است. گفته می‌شود ۶۰ درصد کارگران کشور برای تأمین هزینه زندگی، چاره‌ای جز روی آوردن به مشاغل کاذب به عنوان شغل دوم ندارند.

- عدم افزایش دستمزد کارگران متناسب با هزینه‌های زندگی در دو دهه گذشته، موجب کاهش فزاینده قدرت خرید، افت مداوم وضعیت معیشتی و رفاهی خانوارهای کارگری، گسترش سوءتغذیه و بیماری‌های ناشی از آن، بازماندن فرزندان گروهی از آنها از تحصیل و تنزل منزلت اجتماعی‌شان شده است.

- امنیت شغلی کارگران به خاطر رواج قراردادهای موقت و سفید امضاء، استفاده از شرکت‌های پیمانکاری، حذف قوانین رفاهی، خارج کردن اکثریت کارگران از شمول قانون کار و پایمال‌سازی حقوق حقه کارگران از میان برداشته شده است.

- کارگران به خاطر تعطیلی واحدهای تولیدی و کاهش ظرفیت تولیدی آنها اخراج و به خیل بیکاران می‌پیوندند و در واحدهای تولیدی دایر، دستمزد کارگران خیلی از واحدهای تولیدی به موقع پرداخت نمی‌شود.

دولت روحانی در دوره قبل علی ربیعی را به عنوان وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی برگزید. او نه تنها گام جدی برای حل مشکلات برشمرده برداشت، بلکه لایحه ضد کارگری "اصلاح قانون کار" که در دوره احمدی‌نژاد تهیه شده بود، به مجلس ارائه داد. لایحه باهدف از میان برداشتن باقی‌مانده قوانین رفاهی و تثبیت و قانونی کردن همه آن اقداماتی بود که دولت احمدی‌نژاد به خاطر مقاومت کارگران و مزدبگیران موفق به قانونی کردن آنها نشده بود. ربیعی بسیاری از مقررات و آئین‌نامه‌ها را در چهار سال گذشته با حذف مواد حمایتی به زیان کارگران تغییر داده است. مثل بیمه بیکاری، بازنشستگی پیش از موعد، لغو اجبار بیمه کارگران در کارگاه‌های کوچک، حذف کارگران مناطق آزاد از قانون کار و حذف اجباری بودن بیمه کارگران.

بعد از انتخابات ریاست جمهوری، ربیعی "طرح کارورزی" را به منظور ایجاد اشتغال، برای فارغ‌التحصیلان از لیسانس به بالا را ارائه کرد که طرح بیکاری کشیدن از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های کشور است. لایحه ضد کارگری "اصلاح قانون کار" با مقاومت جدی فعالین کارگری و سازمان‌ها و فعالین چپ مواجه شد و دولت آن را از مجلس پس گرفت. "طرح کارورزی" هم با مخالفت جامعه کارگری و سازمان‌ها و فعالین چپ روبرو است.

حسن روحانی کابینه‌اش را به مجلس معرفی کرد. کابینه‌ای که نه برای تأمین خواست ۲۴ میلیون رأی‌دهنده به روحانی، بلکه برای جلب نظر مساعد علی خامنه‌ای چیده شده است. حسن روحانی در کابینه خود باز علی ربیعی را به عنوان وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی به مجلس معرفی کرده است. کارنامه علی ربیعی در چهار سال گذشته نه تنها از نظر فعالین کارگری منفی است، بلکه از جانب نمایندگان مجلس همسو با دولت هم موفقیت‌آمیز نیست. ربیعی با آگاهی بر این وضع، برای اخذ رأی اعتماد نمایندگان به تلاش گسترده روی آورده است. سند منتشره توسط پایگاه خبری «انتخاب»، نشان می‌دهد که ربیعی از کلیه معاونین و مدیران زیرمجموعه وزارتخانه خواسته شده است که «هر اقدامی» را برای اخذ رأی اعتماد حداکثری علی ربیعی انجام دهند.

معرفی علی ربیعی به عنوان وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی به مجلس توسط حسن روحانی نشانگر تداوم سیاست‌های ضد کارگری دولت یازدهم در دولت دوازدهم و بی‌توجهی رئیس‌جمهور کشور نسبت به مطالبات کارگران و وضعیت فلاکت‌بار آنها است. در چهار سال گذشته بیشترین و دامنه‌دارترین اعتراضات توسط کارگران صورت گرفته است. دولت روحانی نه تنها به مطالبات کارگران پاسخ مثبت نداده و به اعتراضات بی‌اعتنا مانده، بلکه کوشیده است که با ازران نگاه‌داشتن نیروی کار، سرمایه‌ها را جلب کند و با تشدید استثمار کارگران بر رکود اقتصادی غلبه کند.

کارگران باید بدانند که در دولت دوازدهم در به همان پاشنه خواهد چرخید و تغییر جدی در سیاست‌های کارگری دولت روحانی صورت نخواهد گرفت. کارگران با اتکال به نیروی خود و در پرتو اقدام جمعی و سازمان‌یافته، می‌توانند دولت و کارفرمایان را در این و یا آن عرصه به عقب‌نشینی وادار سازند. مقاومت و اعتراض سازمان‌یافته، تنها راه مقابله باسیاست ضد کارگری دولت روحانی و وزیر کار او است.

سازمان ما در مبارزه‌ای که میان کار و سرمایه در جریان است، در جانب کار قرار دارد

ترکیب کابینه و معامله تک موضوعی



علی پور نقوی

یادداشت سیاسی کارآنلاین

اگرچه هنوز لیست وزیران دومین کابینه روحانی اعلام نشده، اما از اظهارات و واکنش‌های متعدد روزیافته - خواه واکنش اصلاح طلبان و خواه دیگران - این نکته آشکار است که ترکیب احتمالی وزرا از انتظار اصلاح طلبان و به طریق اولی از مطالبات رأی دهندگان به روحانی فاصله ملموسی دارد. این ترکیب مقدماتاً ترجمان امتیازات نالازمی است که روحانی در عرصه برنامه و سیاست چهارسال آینده به اصولگرایان، اعم از راست و راست افراطی، و بیش و پیش از همه به خامنه ای بخشیده است. اگرچه اعلامیه دفتر خامنه ای دایر بر عدم مداخله او در تعیین لیست وزیران درست صحنه ای بر این مداخله و زمینه سازی برای تداوم این مداخله بود، با این حال گزارشها حاکی از آن اند که دامنه مداخله خامنه ای از تک تک وزیران نیز فراتر رفته است.

فاصله ترکیب احتمالی کابینه، یا کلی تر گفته شود، فاصله اقدامات کنونی روحانی با انتظار اصلاح طلبان چندان است که، تنها به عنوان یک نمونه بارز، عبدالله نوری را به هشدار به روحانی واداشته است. نوری به روحانی هشدار می دهد که "اخباری که از قابلیت و توانمندی بخشی از ترکیب کابینه پیشنهادی به گوش می رسد، چنانچه صحت داشته باشد، نگران کننده است." اما هشدار نوری متوجه خود اصلاح طلبان نیز هست. او در دیداری با اعضای شورای مرکزی و شورای عمومی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی از جمله می گوید: "نگرانی اصلاح طلبان این است که اگر وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی آقای روحانی فراموش و به بایگانی سپرده شوند، اعتماد مردم آسیب می بیند و کشور ضرر می کند" و می افزاید: "قدرت اصلاحات، به بدنه آن، که همانا عموم جامعه هستند تعلق دارد و نباید این بدنه گسترده اجتماعی فکر کند که اصلاح طلبان از آن بعنوان ابزاری برای رسیدن عده ای به قدرت بهره می برند."

از این قرار اصلاح طلبان متوجه اند که "بدنه گسترده اجتماعی" دارد به این نتیجه می رسد که اطلاع طلبان از آن به عنوان ابزاری برای "رساندن" - و نه الزاماً "رسیدن" - عده ای به قدرت بهره می برند و روحانی -

که اصلاح طلبان در به قدرت رساندن او سهیم بوده اند، با به فراموشی سپردن وعده ها و شعارهای انتخاباتی اش، موجب آسیب به اعتماد مردم نسبت به حاکمیت و نیز نسبت به اصلاح طلبان می گردد.

طبعاً موضوع موافقت یا مخالفت با ترکیب کابینه روحانی، چنان که نوری هم بر آن اشاره دارد "از زاویه تحقق یا عدم تحقق وعده‌های انتخاباتی او مطرح است". پس پرسش این است: "کدام وعده ها؟" واقعیت این است که وعده ها و شعارهای انتخاباتی روحانی نیز بری از پوپولیسم نبوده اند. اگر صیغه پوپولیستی را از این وعده ها بزدانیم و آنها را از غربال مقدمترین الزامات تغییر در وضع موجود در راستای بهبود آن بگذرانیم، دشوار است که آنچه باقی می ماند، غیر از سامان نسبی اقتصاد از طریق سیاست زدگی زدائی از آن و ایجاد تحرک در آن با جلب سرمایه "کار بنیان"، عادی کردن مناسبات خارجی - چه در منطقه و چه در سطح جهانی، کوتاه کردن دست سپاه در حیات اقتصادی - سیاسی، ... و تسهیل فضای فعالیت جامعه مدنی باشد [۱].

هیچ لیستی از این الزامات را نمی توان فشرده تر کرد، مگر تنش زدائی در مناسبات منطقه ای و جهانی را در آن گنجاند. اما اعلام "پایان دوران انتخابات و آغاز فصل همدلی و همکاری" توسط روحانی، پس از گفتگو با سران قوه مقتنه و قضائیه، و مشخصاً گزارشی که او از عرصه های این همدلی و همکاری به دست داد، گویای امتیازدهی روحانی در مسیر خلاف الزامات گفته شده اند [۲].

با توجه به آنچه گذشت و با اتکا به ترکیبهای اعلام شده از کابینه روحانی، می توان از هم اکنون انتهای بن بست‌های روحانی از نیمه دوم دوره نخست ریاست جمهوری اش، یعنی پس از توافق برجام، با آن مواجه شد، در همین آغاز دوره دوم ریاست جمهوری اش در برابر او دید؛ الا این که مناسبات ایران و آمریکا - به پیشقدمی تهاجمی هیئت حاکمه آمریکا و مقابله به مثل غیرمستولانه جمهوری اسلامی، دائماً تنش آلوده تر شده و اکنون به مرزهای هراس آور پا گذاشته است. با این حال و درست به همین دلیل، اگر به

اصطلاح بخواهیم "امتیاز تردید را به روحانی بدهیم" در سناریوهای ممکن برای بده-بستان او و دیگران، خاصه شخص خامنه ای، یک سناریو را نیز می توان متصور دانست.

روحانی نشان داده است که اهل معامله "تک موضوعی" است. موضوع یگانه معامله بین او و خامنه ای در دور نخست ریاست جمهوری اش سامان دادن به مسئله برنامه هسته ای جمهوری اسلامی بود. علیرغم انواع تاخت و تازهای که خامنه ای، چه پیش و چه پس از نیل به برجام به این توافق داشت و دارد، تردیدی باقی نمانده است که او خواهان به هم خوردن این توافق نیست. سناریوی معامله تک موضوعی روحانی در دور دوم ریاست اش، می تواند گرفتن اختیار تحرک بیشتر دستگاه دیپلماسی در منطقه باشد. الزامات چنین رویکردی بسیار اند، اما فعلاً فرینده مستقیمی برای تأیید این سناریو جز مواجهه دوستانه ظریف و حبیبر، وزیر امور خارجه ایران و عربستان سعودی، در اجلاس سازمان همکاری‌های اسلامی و اظهارات بعدی ظریف وجود ندارند. ظریف، که ابتدا از "اقدامی عادی و حرکتی در عرف دیپلماتیک" در توضیح این مواجهه دوستانه گفته بود، بعداً اعلام کرد که "اولویت دولت آینده ایران ارتباط با همسایگان" است.

[۱]- از زمره صیغه های پوپولیستی وعده های روحانی پایان دادن به حصر است.

[۲]- سه محور "همدلی و همکاری" به قوای مقتنه و قضائیه که روحانی برشمرد: ۱- "وحدت و هماهنگی بیشتر دولت دوازدهم با مجلس شورای اسلامی و قوه قضائیه"، ۲- "راه های مقابله به مثل با تحریمهای امریکا مشابه اقدامی که مجلس شورای اسلامی در دست اقدام دارد" و ۳- "حمایت سه قوه از ارتش جمهوری اسلامی ایران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بسیج مستضعفین، نیروی انتظامی و سایر نیروهای امنیتی". شایان توجه است که روحانی در محور نخست از وحدت و هماهنگی بیشتر دولت یا مجلس و قوه قضائیه می گوید و نه هماهنگی سه قوا با هم.

از متن قرار مصوب کنگره فوق العاده سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

برای بنیان‌گذاری تشکل سیاسی مشترک با مضمون حزبی

کنگره فوق العاده سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در راستای عزم سازمان ناظر بر تأمین وحدت هر چه گسترده تر در صفوف نیروهای چپ ایران نهادهای منتخب خود را موظف می کند با تأمین توافق همراهان کنونی خواهان فعالیت تشکیلاتی واحد، همراه آنان اقدام به بنیان گذاری یک تشکل مشترک سیاسی با مضمون حزبی نماید. اراده کنگره سازمان معطوف به شرکت مجموعه سازمان در روند تشکیل «تشکل مشترک حزبی» به شمول شرکت در اجلاس‌های بنیان‌گذاری آن (مانند کنگره مؤسس) است. عضویت در «تشکل مشترک حزبی» به صورت فردی است و نه سازمانی. کنگره سازمان همه نهادهای مسئول سازمان را موظف به تأمین امکان مشارکت همه اعضای سازمان در تمامی مراحل بنیان‌گذاری «تشکل مشترک حزبی» می کند؛

نظرسنجی درباره همه‌پرسی استقلال کردستان عراق

محمد رضا شالگونی - بهزاد کریمی - فرخ نعمت‌پور



منبع: رادیو زمانه

محمد رضا شالگونی: پی‌آمد همه‌پرسی در صورت موفقیت، تشکیل یک دولتک نفتی-دودمانی دیگر در منطقه خواهد بود

قبل از هر چیز باید یادآوری کنم که من از طرفداران حق تعیین سرنوشت ملی هستم که یکی از اصول مسلم حقوق بشر است و نادیده گرفتن آن (به‌ویژه در کشورهای چندملیتی) دستیابی به دموکراسی را عملاً ناممکن می‌سازد. همچنین باید یادآوری کنم که حق تعیین سرنوشت ملی بدون حق جدایی بی‌معناست و به آن می‌ماند که آزادی بیان مردم را به این شرط بپذیریم که علیه اعتقادات ما حرفی نزنند. البته (برخلاف تصور شایع) پذیرش این حق به معنای دفاع از تجزیه‌طلبی نیست، بلکه برعکس، دفاع از شرایط همزیستی داوطلبانه ملیت (یا قومیت)‌های مختلف است که گرایش به جدایی را کاهش می‌دهد و زمینه‌های دشمنی و خون‌ریزی میان آن‌ها را از بین می‌برد.

اما درباره پرسش درباره همه‌پرسی استقلال در اقلیم کردستان عراق: فکر می‌کنم راه‌اندازی همه‌پرسی استقلال در "اقلیم کردستان" اساساً اقدامی است برای تحکیم موقعیت خاندان بارزانی و منزوی و مرعوب کردن رقبای آن‌ها؛ و نتیجه‌اش این خواهد بود که: اولاً بی‌هیچ تردید، فعلاً شکل‌گیری دموکراسی را در اقلیم کردستان ناممکن خواهد ساخت؛ ثانیاً به اختلافات بیشتری در میان جریان‌های مختلف جنبش ملی گرد دامن خواهد زد؛

ثالثاً در صورت موفقیت، یک دولتک نفتی - دودمانی دیگری در منطقه استبدادزده و مصیبت‌دیده ما به وجود خواهد آورد که به‌جای همسویی با جریان‌های مترقی و دموکراتیک منطقه، نیازمند ائتلاف با رژیم‌های مرتجع منطقه و قدرت‌های بزرگ جهان خوار خواهد بود؛

رابعاً تلاشی کثرت‌گرا و احتمالاً بعضی پاک‌سازی‌های قومی را (مثلاً بر سر مالکیت کرکوک یا حتی دوروبر موصل) اجتناب‌ناپذیر خواهد ساخت و مصیبت‌های کل منطقه ما را طولانی‌تر.

با وجود این، فراموش نباید کرد که میل به استقلال در میان کردهای عراق آشکارا نیرومند است، زیرا آن‌ها درگذشته (مخصوصاً در دوره حکومت صدام حسین) پاک‌سازی‌های قومی مکرر و مصیبت‌های هولناکی را از سر گذرانده‌اند. اما با توجه به این‌که در قانون اساسی عراق هم‌اکنون فدرالیسم به‌عنوان یک اصل حکومتی پذیرفته شده است، اصرار بر خواست استقلال از عراق دیگر نه تنها نمی‌تواند ارزش و دست آورد مهمی داشته باشد، بلکه به‌احتمال زیاد می‌تواند آن‌ها را به روبرویی با ملیت‌های دیگر بکشاند و پایه‌ها و زمینه‌های حکومت غیر دموکراتیک را در خود "اقلیم" قوی‌تر سازد.

بهزاد کریمی: کامیابی فراندوم کردستان عراق در گرو دموکراسی و سیاست‌سنجی است!

دولت "اقلیم" بر آن شده تا کردهای کردستان عراق کمتر از دو ماه دیگر و طی یک همه‌پرسی بگویند که جدایی از عراق را می‌خواهند یا نه. اما از آنجاکه این فراندوم متوجه "مسئله کرد" است، موضوع دیگر نه صرفاً محدود به درون مرز عراق است که جنبه برون‌مرزی و منطقه‌ای نیز می‌یابد و از جمله یک موضوع جدی می‌شود برای هر دست‌اندرکار سیاست در ایران، مواجهه با این فراندوم، آزمونی است برای محک زدن میزان پابندی هر کوشنده سیاسی در ایران ما به دموکراتیسم در قبال "مسئله کرد" و هم‌زمان صلح و امنیت در منطقه.

فراندوم یک حق است!

ارنست رنان از ایدئولوگ‌های فرانسه استعماری بود که گرچه در خدمت توجیه تصمیمات سیاسی پاریس علیه مستعمرات قلم می‌زد، اما در تعریف ملت می‌گفت: "ملت، همه‌پرسی روزانه است"، به دیگر سخن، ملت همانا این یا آن گروه اجتماعی نسبتاً همگون انسانی است که در مرحله‌ای از بلوغ تاریخی خویش عزم بر این می‌دارد تا خود را در قامت یک ملت تعریف کند. یعنی فرازویی پتانسیلی نهفته در وجود به یک تجسد سیاسی موجود. معیار ملت شدن، همین اراده ملی است و بس، و چنان فازی از تکوین یک جامعه انسانی بر اثر مجموعه عوامل عینی و ذهنی. و این، همان مقوله حقوقی-بین‌المللی معروفی است که آن را بانام "حق تعیین سرنوشت" می‌شناسیم. برخلاف تفکرات توجیه‌گرایانه ناسیونالیسم غالب که ملت را چیزی قلمداد می‌کنند به رسمیت شناخته‌شده توسط میثاق‌های رسمی بین‌المللی، این مقوله نامه‌ها نیستند که تعیین می‌کنند ملت کیست بلکه این خود ملت شدگان‌اند که اعلام اراده ملی می‌نمایند تا ابراز بدارند ملت بودن خود را. به دیگر سخن، ملت فقط محصول تشکیل دولت و پدیده‌ای پس‌ادولتی نیست که با دولت شدنش چون یک ملت سر برمی‌آورد، گرچه به‌صورت بنیادی با دولت همراه است و نهایتاً هم در شکلی از دولت سر برمی‌آورد.

تعجب نکنید که چرا من سخن بر سر یک موضوع مشخص سیاسی را با این میانی نظری آغاز می‌کنم. انگیزه ورودی از این‌دست به بحث آن است که در این دوره شلتاق راست جهانی ناسیونالیسم مرکز محور مد شده است که مقولاتی چون "حق تعیین سرنوشت" و "کثیر الملله" بودن به نام "بدموزی‌های استالین" خوانده شوند تا بعداً هم با استناد به مطرود بودن استالینیسم، از طریق استدلال‌های سرسری مهر ابطال بخورند. حال آنکه اصل مدرن "حق تعیین سرنوشت" در جریان جنگ‌های سی‌ساله اروپای مرکزی قرن ۱۷ میلادی بود که نطفه بست و بعداً در قرارداد "وستفالی" بود که مصداق عینی یافت. مطابق این قرارداد پذیرفته شد که استقلال، حق هر واحه‌ای تلقی شود که مراجع قدرت در آن، یعنی اشراف و کلیسا بر خود بودگی سرزمینشان اراده کرده باشند. تحول بعدی در این زمینه با انقلاب کبیر فرانسه رخ داد و در پی آن، مرجع تشخیص "حق تعیین سرنوشت"، مردمان خود آن سرزمین دانسته شد. البته انتقال حق تصمیم برای تعیین سرنوشت از بالایی‌ها به توده مردم (ملت)، عملاً زمانی حدوداً یک قرن و نیمه برد، آن‌هم به هزینه انواع انقلابات، جنگ‌ها و رفرم‌هایی که هنوز هم ادامه دارند. اما در هر صورت "حق تعیین سرنوشت" همچون حقی ملی وارد منشور بین‌الملل شد و تثبیت قانونی و حقوقی یافت. "حق تعیین سرنوشت"، یک دست‌آورد عموم بشری و دموکراتیک است و حق هر ملتی است برای داشتن دولت خودی.

نهی حقیقت "کثیر الملله" بودن و یا برخورد تقلیل‌گرایانه در قبال آن پیرامون یک‌رشته از جغرافیاهای سیاسی نیز از همین نوع "پاک‌سازی" هاست. در واقع اصرار در پایین آوردن سطح بلوغ ملی به خصلت انتیکی را باید در تحلیل نهایی پاک کردن صورت‌مسئله مطالبات ملی در یک کشور کثیرالملله دانست.

با این مقدمه تصریح می‌کنم که تحقق حقوق ملی کرد را باید در راستای حل یک "مسئله" و یک مطالبه تاریخی فهمید، دست‌کم از زمانی که امپراتوری عثمانی تجزیه شد و از دل آن چندین دولت در خاورمیانه نوین و اروپای شرقی سر برآورد. ...

نظرپرسی در باره ...

ادامه از صفحه ۶

در این "زایش ملی" با فرمول انگلیسی-فرانسوی، فقط کردها بودند که بی‌نصیب و بی‌کشور ماندند. بخش بزرگی از سرزمین کردی - به ارث رسیده از بعد "جنگ چالدان" و جزو مستملکات عثمانی - میان سه کشور ترکیه، عراق و سوریه تقسیم گردید و قول تشکیل دولت کردی به هوا رفت. اگر در "پیمان سور"، تشکیل دولت-ملتی در محدوده آزارات جنوبی تا غرب زاگرس و شرق فرات برای کردها در نظر گرفته شده بود ولی این وعده در "لوزان" به کلی فراموش گردید و به پایگانی سپرده شد. اما کردهای این سه کشور طی صدسال گذشته هرگز این باخت تاریخی را فراموش نکردند. یک سده است که مبارزه برای تحقق حقوقی ملی در کردستان‌ها جریان دارد. آری، پیش از هر چیز می‌باید بر واقعیت و عینیت "مسئله کرد" انگشت گذاشت.

پذیرش حق ملی کردها، مقدم بر هر ملاحظه سیاسی است. فراندوم حق آنهاست و می‌باید که با به رسمیت شناخته شدن در حوزه اختیارات آنها تعریف گردد با هر نتیجه‌ای که در پی داشته باشد. این حق کردهاست که بخواهند فراندوم برگزار کنند تا تصمیم بگیرند که دولتی مستقل داشته باشند یا که زیست سیاسی خود را در ترکیب یک دولت فدرال دمکرات ادامه دهند. چنین تصمیمی فقط حق خود آنهاست، نه اینکه تصمیم‌گیری در این باره "حق مشاع" همه عراقی‌ها تعریف شود و تصمیم راجع به استقلال کردستان مربوط به همه عراقی‌ها قلمداد گردد.

هر موضع‌گیری در رابطه با این فراندوم که نخواهد با تأیید حق مسلم "حق تعیین سرنوشت" شروع کند و نخواهد که صراحتاً بر این حق صحه بگذارد، هراندازه هم بر یک‌رشته واقعیت‌های درست در این زمینه انگشت نهد، سخنش نه‌تنها به گوش هیچ کرد حق‌طلبی نخواهد رفت که برای هیچ دمکرات فارغ از این یا آن تعصب ملی هم معتبر نخواهد بود، آن‌هم به این دلیل ساده که، از دمکراتیسم برنمی‌خیزد بلکه از تعلقات معین نشات می‌گیرد.

اما آیا شرایط برای این فراندوم در حد مکفی فراهم است؟

حق در خلاء، فاقد اهمیت عملی است. حق البته فی‌نفسه و به‌خودی‌خود نیز اهمیت دارد اما برای آنکه به زندگی جاری بدل گردد و در واقعیت عینی متحقق شود، نیازمند شرایط لازم برای تحقق خود است. مبتنی بر همین نگاه، ارزیابی واقع‌بینانه حداقل از اوضاع و احوال کنونی مرتبط با کردستان عراق نشان نمی‌دهد که شرایط لازم برای یک فراندوم کامیاب فراهم آمده باشد.

۱) این فراندوم برای آنکه بتواند از نتیجه حاصله خود پاسداری و بهره‌برداری کند، می‌باید که بر بیشترین انسجام ملی در درون خود کردستان عراق متکی باشد. برای برگزاری کامیاب آن، رعایت حداکثر دمکراسی درون کردی، یک نیاز حیاتی است. متأسفانه اما شرایط موجود، چنین وحدت عملی را نشان نمی‌دهد. هم‌اینک "دولت اقلیم" به رهبری از نوع طایفه سالار بارزانی‌ها از وجاهت قانونی در همه "اقلیم" برخوردار نیست. این دولت از مدتی پیش پارلمان کردستان را خودسرانه تعطیل کرده و حرکت مدنی "جنبش گوران" (جنبش تحول طلبی) و جریان‌های اسلامی کردی را در برابر خود قرار داده است.

درحالی‌که فراندوم برای تعیین اراده ملی نیاز به بیشترین اتحاد ملی را دارد، کردستان عراق هم‌اکنون از شکاف سیاسی بزرگی رنج می‌برد. درست در موقعیتی که اکثریت قاطع مردم "اقلیم"، اتخاذ تصمیم یا عدم تصمیم برای استقلال را حق خود می‌دانند و انجام فراندوم توسط مردم کردستان را یک امر بدیهی می‌شناسند، اما کم هم نیستند کسانی که می‌گویند "پارتی" (حزب دمکرات کردستان عراق) به رهبری آقای مسعود بارزانی، فراندوم را برای راه انداختن گردوغبار ملی‌گرایانه پیش کشیده تا بدین‌وسیله بتواند قدرت انحصاری خود را تثبیت کند. و این، هشداردهنده است.

۲) اینکه تصور شود فراندوم را باید مشروط به موافقت تمام و کمال بغداد با آن کرد، طبعاً خیال باطلی است. زیرا که چنین توافقی هرگز رخ نخواهد داد. درعین‌حال اما برگزارکنندگان فراندوم در "اقلیم" موففاند بکوشند تا در همین "مرکز" حامیانی برای اقدام از نوع دمکراتیک خود بیابند و یا اینکه دستکم ارزیابی‌شان این باشد که مرکز در شرایطی نیست که بتواند با نتیجه فراندوم درگیری حاد داشته باشد و یا با آن درافتد. حال آنکه نه در "مرکز" خبری از وجود بی‌طرفی حداقل در بین است و نه می‌توان از وضعیت هزینه‌ت و فرارهای حیوانانه از دست داعش همچون سه سال پیش موصل سخن گفت.

فرانوی که بخواهد احتمالاً به جنگ منجر شود معلوم نیست که حتماً به سود کردها پایان گیرد. گرچه چندی پیش نخست‌وزیر "اقلیم" آقای نیچروان بارزانی و نیز آقای زیباری گفتند که نتیجه فراندوم معطوف به استقلال کردستان را نباید به معنی جدایی ما از عراق دانست؛ اما آن "مرکز" کی می‌تواند به چنین وعده‌های لفظی دل بندد؟!

گفتن اینکه ما فقط می‌خواهیم اهرم فشاری به دست آوریم برای اعمال فشار در چانه‌زنی سیاسی درون ساختار فدرال، ذره‌ای هم از اهمیت اصل موضوع نمی‌کاهد که عبارت است از تأمین پشتوانه حقوقی برای جدایی. بر این اساس است که نمی‌توان مطمئن بود که اوضاع کشوری عراق برای برگزاری فراندوم نامناسب نباشد.

۳) استفاده از عامل بین‌المللی برای "مسئله کرد"، یک فرصت و تهدید هم‌زمان است زیرا که این مسئله، اصولاً و تاریخیاً در ذات خود منطقه‌ای است. بنابراین درحالی‌که چهار کردستان در چهار کشور به‌گونه‌ای نابرابر با چهار دولت رسماً و یا عملاً مرکزگرای سرکوبگر مواجه‌اند، انتظار اینکه کردهای هر چهار کشور بخواهند از فرصت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای بهره بگیرند، و برعکس صرفاً در خود بمانند، نشانه عدم واقع‌بینی سیاسی است. اما هیچ گریه‌ای را هم سراغ نداریم که محض رضای خدا موش بگیرد و لذا هیچ دولتی هم این یا آن بخش از کردها را همین‌طوری زیر چتر حمایت خود نمی‌برد. آنها سرویس می‌دهند و خدمت می‌خواهند.

در رابطه با برگزاری فراندوم لازم است که این اقدام با تأمین حداقل شرایط مناسب منطقه‌ای و بین‌المللی همراه باشد تا بتوان امنیت بعدی آن را تأمین‌شده یافت. اما فعلاً متأسفانه چنین به نظر نمی‌رسد. تا اینجا، هم آمریکا و هم روسیه از برگزاری آن ابراز نارضایتی کرده‌اند و سازمان ملل متحد نیز تأیید انجام آن را منوط به توافق "اقلیم" با دولت عراق نموده است. رهبر جمهوری اسلامی رسماً در مورد آن هشدار داده و با انجام آن ابراز مخالفت کرده است. دولت سنتاً کردستیز ترکیه هم نمی‌تواند با به وجود آمدن یک دولت مستقل کردی در جنوب شرقی خود کنار بیاید، هرچند که در کوتاه‌مدت از جریان بوی نفت به‌سوی جبهان مست شده باشد. بنابراین علیرغم اینکه تغییرات طی این چند سال توانسته در توازن قوای منطقه‌ای شرایطی به وجود آورد که مشوق "اقلیم" برای انجام این ریسک باشد، سؤال اما اینجاست که آیا تا آن اندازه هم پیش رفته که رهبری بارزانی‌طلبانی میوه را تقریباً رسیده بپندارند. تصور نمی‌رود که اوضاع فعلاً به چنین نقطه‌ای رسیده باشد.

۴) در چنین شرایطی و با توجه به مؤلفه‌های مطرح در فوق، برگزاری این فراندوم را باید قمار بزرگی دانست که می‌تواند برای کردها بیشتر خطراً باشد تا مایه برد سیاسی. تصورش دشوار نیست که دولت "اقلیم" وعده‌هایی شنیده است و حساب‌هایی کرده که قصد ورود در این ریسک را دارد. اما هیچ معلوم نیست که توانسته باشد کمی دورتر را هم ببیند و این واقعیت را در نظر گیرد که یک کردستان مستقل فاقد هرگونه راه آزاد و دنیای بیرون از خود، دست به نقد در محاصره چهار دولت مرکز محور کرد ستیز قرار خواهد گرفت و دانتماً نیز در معرض فشارهای مهلک از این چهار پایتخت: تهران، آنکارا، بغداد و دمشق، ...

نظریه‌پردازی در باره ...

ادامه از صفحه ۷

پس بحث بر سر این نیست که رفراندوم در کردستان عراق و یا هر کردستان دیگر برای همیشه منتفی است. در این نوشتار بر حقانیت این حق به‌عنوان "حق تعیین سرنوشت" مردم کردستان تأکید به عمل آمد؛ سخن بر سر تأمین حداقل شرایط لازم برای برگزاری کامیاب آن است و نیز پساپاسداری از این کامیابی که به نظر نمی‌رسد هیچ‌یک از آنها فعلاً مهیا باشد.

برای یک همه‌پرسی موفق، مقدم بر همه تأمین بیشترین دموکراسی در درون خود کردها نیاز است و نیز مکمل این دموکراسی، محاسبه سنجیده‌تر شرایط درون کشوری و منطقه‌ای و بین‌المللی "اقلیم".

فرخ نعمت پور: مسعود بارزانی جامعه کردستان را در شرایط متناقضی قرار داده‌است!

اعلام برگزاری همه‌پرسی، از طرف مسعود بارزانی رئیس اقلیم کردستان بوده که ادامه ریاستش به علت پایان یافتن دوره قانونی ریاستش و عدم برگزاری انتخابات مجدد، وجهه قانونی ندارد. اما، ایشان و حزب متبوعش توانسته‌اند نظر احزاب دیگر را جلب کنند و ظاهراً شانزده حزب کردستانی در پشت این پروژه قرار گرفته‌اند و از آن پشتیبانی می‌کنند. در این میان تنها دو حزب هستند که به صراحت، اگرچه با اصل رفراندوم مشکل پرنسیپی ندارند، اما با شیوه اعلام و برگزاری آن مخالفت کرده‌اند و آن را عملی ضد دولت اقلیم کردستان ارزیابی می‌کنند که وجهه قانونی آن را زیر سؤال می‌برد. 'رفراندوم غیرقانونی' و یا 'رفراندوم زرد' اصطلاحاتی هستند که آنان به کار می‌برند. به نظر آنان، همه‌پرسی باید از طریق پارلمان کردستان که از طرف بارزانی و حزب متبوعش به علت اختلافات با 'جنبش تغییر' تعطیل شده است، اعلام و به پیش برده بشود.

ظاهراً باوجود حمایت شانزده حزب کردستانی از رفراندوم، روند اعلام و اجرای آن دارای وجهه دموکراتیک است، اما به نظر من در شرایطی که حکومت اقلیم سالیان متمادی است وجود دارد و از طرف همین احزاب بدان اذعان شده است، شیوه روند کار شیوه‌ای است رو به عقب و مربوط به دورانی که هنوز دولتی وجود نداشته است. شاید بتوان آن را با دوران جبهه کردستانی در زمان مبارزه با حزب بعث و دوران انقضا در کردستان عراق مقایسه کرد. در این میان برخی از این احزاب، خواسته‌هایی مهم مطرح می‌کنند. از جمله حزب شیوعی کردستان که خواهان عادی شدن وضعیت اقتصادی و سیاسی کردستان قبل از اجرای رفراندوم شده است و نیز اتحادیه میهنی کردستان که علیرغم علاقه‌مندی اش به این پروژه، خواهان عادی شدن وضعیت سیاسی کردستان و حل اختلافات میان پارتی (حزب دمکرات کردستان عراق) و جنبش تغییر شده است.

بی‌گمان انگیزه‌های بارزانی در اعلام این رفراندوم متفاوت‌اند که می‌توان به سه انگیزه در این مورد اشاره کرد:

- اولاً اینکه بارزانی احساس می‌کند که اقلیم کردستان از طرف حکومت مرکزی عراق عمداً و طی یک برنامه مدون، اما اعلام نشده به‌کنار گذاشته می‌شود. او در این مورد از جمله به دو موضوع اشاره می‌کند، موضوع عدم تجهیز نیروی پیشمرگ به‌عنوان بخشی از نیروی نظامی عراق که در قانون اساسی هم بر روی آن تأکید شده است،

- دوم، عدم اجرای بند ۱۴۰ در قانون اساسی عراق که مربوط به همه‌پرسی در مورد کرکوک و مناطق اطراف آن است. انگیزه دوم مربوط به استخراج نفت توسط اقلیم است که این احساس را به اقلیم داده که از طریق فروش نفت و گاز می‌تواند هم روی پای خودش بایستد و در این مسیر، پشتیبانی جهانی را برای معامله اقتصادی و از این منظر معامله سیاسی مستقل با اقلیم کردستان به دست بیاورد.

- انگیزه سوم عبارت است از استفاده ابزاری از رفراندوم جهت فشار بر رقبای داخلی از جمله جنبش گوران و تغییر وضعیت به نفع خود و ارتقا موقعیت خود به‌عنوان نیروی اصلی تعیین کننده در کردستان عراق.

البته فاکت‌ها نشان می‌دهند که پروژه رفراندوم با مقاومت جدی، هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح جهانی روبرو شده است. آمریکا، سازمان ملل، کشورهای اروپایی، ترکیه و ایران از مخالفان جدی آن‌اند. در سطح داخلی نیز، گوران یک نیروی جدی است که مسئله نوع اعلام و اجرای همه‌پرسی توسط بارزانی را به چالش جدی کشیده است.

ظاهراً چنانکه شخصیت‌های نزدیک به بارزانی اعلام کرده‌اند، هدف نه جدائی، بلکه فشار بر حکومت مرکزی است. اینکه ماهیت این رفراندوم چه اندازه دموکراتیک است، به‌نظر من باید گفت که خود پدیده رفراندوم و امر همه‌پرسی از مردم یک پدیده دموکراتیک است، اما در مورد موقعیت بارزانی در اقلیم، تعریف رابطه‌اش با ارگان‌های انتخاباتی از جمله پارلمان، و نیز فساد مالی گسترده‌ای که در اقلیم وجود دارد و همه چیز در آن بر اساس یک بینش استالینیستی حزبی شده است (از جمله چاه‌ها و پالایشگاه‌های نفت)، او را با انتقادات جدی روبرو کرده است. واقعیت این است درجه شفافیت و علنیت و نیز ابراز مسئولیت در قبال زندگی مردم عادی در آنجا با مشکلات اساسی مواجه است و هیچ ضمانتی هم وجود ندارد که به فرض استقلال کردستان هم، مردم بتوانند زندگی در یک شرایط جدید را تجربه کنند.

در مورد مناطق مورد مناقشه میان اقلیم و حکومت مرکزی عراق، از جمله کرکوک، باید گفت که همه پرسشی می‌خواهد به‌نوعی جواب این مسئله را هم پیدا کند. واقعیت این است که بارزانی دارد برای مرحله بعد از پایان جنگ با داعش خودش را آماده می‌کند و معتقد است قبل از اینکه ارتش عراق و حکومت مرکزی این کشور توان اصلی خود را بازیابند و موقعیت خود را مستحکم کنند، اقلیم باید در جهت گسترش و تثبیت منافع خود عمل قاطعی از خود نشان بدهد.

بی‌گمان با توجه به اختلافات داخلی اقلیم و نیز عدم آمادگی شرایط منطقه‌ای و جهانی، رفراندوم در بطن خود می‌تواند حاوی مشکلات و خطرات جدی برای آینده اقلیم و مردمان آن باشد. وابستگی جغرافیایی اقلیم کردستان به کشورهای پیرامون خود، و توان این کشورها که عمداً دولت‌های مخاصم کردها هستند می‌تواند مشکلات جدی برای اقلیم به وجود آورد. اینکه بارزانی واقعا به این امر اندیشیده باشد و راهکاری برای آن داشته باشد تا حالا در هیچ بحثی از طرف وی مطرح نشده است. برای همین به گمان من ایده اجرای این رفراندوم تنها برای فشار آوردن به حکومت مرکزی، واقعی‌ترین حدس و گمان موجود است. هرچند گزینه‌های دیگری هم وجود دارند، از جمله ستاندن بعضی از امتیازات و یا پس کشیدن موقتی از اجرای رفراندوم.

اما از طرف دیگر باید توجه داشت که ایده استقلال در میان کردها از طرفداران بسیاری برخوردار است و این همان نکته قوت بارزانی است. او با بازی بر این حساسیت کردها، جامعه کردستان را در شرایط متناقضی قرار داده‌است. از طرفی امید و از طرف دیگر بیم.

بدون غلبه بر تبعیض ملی - قومی در ایران، دموکراسی در ایران برقرار نخواهد شد

عدالت اجتماعی و راست افراطی

بهروز خلیق



کشور برای تامین هزینه زندگی، چاره‌ای جز روی آوردن به مشاغل کاذب به عنوان شغل دوم ندارند.

چهره دیگر فقر و نابرابری را می‌توان در افزایش حاشیه‌نشینی مشاهده کرد. گفته می‌شود ۱۱ تا ۱۴ میلیون حاشیه‌نشین در کشور وجود دارد. براساس آمارهای رسمی، جمعیت حاشیه‌نشین ایران نسبت به سال ۶۱ هفده برابر شده و شهر بندرعباس با چهل درصد، دارای بیشترین جمعیت حاشیه‌نشین است.

فقر و نابرابری در کشور تنها در میان طبقات اجتماعی به چشم نمی‌خورد، بلکه سویه‌های جغرافیایی و ملی - قومی هم دارد. بررسی‌ها صورت گرفته حاکی است بسیاری از شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی، بسته به شهر یا استان مورد بررسی، تفاوت‌های فاحشی با یکدیگر دارند. بیش از نیمی از فرصت و امکانات در پنج شش استان مرکزی متمرکز شده است. در حالی که برخی استان‌های غرب کشور مانند کرمانشاه، بالاترین نرخ بیکاری و یکی از بالاترین نرخ‌های بزهکاری را در کشور دارند. بررسی‌ها براساس سپرده‌های بانکی و قیمت مسکن، عمق شکاف بین تهران و شهرستان‌ها را نشان می‌دهد.

سیاست‌های اقتصادی

رفسنجانی با پیشبرد سیاست تعدیل اقتصادی فقر و فاصله طبقاتی را گسترش داد که منجر به چند شورش در شهرهای مختلف کشور گردید. اصلاح‌طلبان که در آن زمان نیروهای خط امام نامیده می‌شدند، از موضع عدالت‌خواهی منتقد جدی سیاست‌های تعدیل اقتصادی رفسنجانی بودند. اما زمانی که دولت و سپس مجلس را به دست گرفتند، با تعدیل‌هایی همان سیاست‌های اقتصادی رفسنجانی را پیش بردند. دولت خاتمی گرچه در ساختار اقتصادی کشور تغییرات مثبتی داد، ولی سیاست‌های اقتصادی او همانند دوره رفسنجانی به قطبی شدن هرچه بیشتر جامعه و تشدید فقر منجر گشت.

بلوک قدرت که راست افراطی، یکی از مولفه‌های آن است، بیشترین ثروت کشور را در دست خود متمرکز کرده است. این بلوک در سوق دادن کشور به فساد و در قطبی کردن جامعه به لحاظ فقر و ثروت، نقش اصلی را دارد

اعتراضات گسترده و بی سابقه کارگران و نيز تجمعات و راهپیمایی‌های معلمان و پرستاران نشانه بی‌پاسخ گذاشته شدن مطالبات کارگران و زحمتکشان کشور ... ادامه در صفحه ۲۰

نظامی‌های فعلی و سابق، آفازاده‌های مقامات حکومتی، برخی مسئولین حکومتی و عناصر شیاد تشکیل شده است. این نوریسیدگان که با غارت ثروت کشور و دسترنج کارگران و زحمتکشان یک شبه میلیارد شده‌اند، ثروت‌های بیکران خود را در پورشه‌سوارهای در خیابان‌های تهران، بستن ساعت‌های رولکس و شنا در استخر ویلاهای چندین میلیون دلاری به نمایش می‌گذارند.

در مقابل انباشت ثروت‌های بیکران در دست لایه نازکی از جامعه و نوریسیدگان، گروه‌های کم‌درآمد جامعه شدیداً متورم شده، فقر گسترده گشته و شکاف طبقاتی بطور بی‌سابقه‌ای تعمیق یافته است. با وجود بیش از یک تریلیون دلار درآمد نفت در دوره جمهوری اسلامی، فقر، بیکاری و فاصله فقر و ثروت به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است. این واقعیات تلخ را به وضوح می‌توان در آمارها مشاهده کرد، در نوشته‌های اقتصاددانان و جامعه‌شناسان خواند و در زندگی گروه‌های وسیعی از جامعه به چشم دید.

با سرکوب سازمان‌های چپ و نبود امکان حضور سازمان‌یافته آن‌ها در صحنه سیاسی کشور، با فاصله‌گیری نیروهای اصلاح‌طلب از گفتمان عدالت‌خواهی، راست افراطی فریب‌کارانه ماسک چپ به چهره زده، پرچم عدالت اجتماعی را برداشته و خود را حامی سرسخت محرومان جامعه نشان می‌دهد

به گفته حسین راغفر - کارشناس مسائل فقر - در گفتگو با روزنامه شرق در خرداد سال ۹۴، حداقل ۴۰ میلیون نفر از جمعیت ایران زیر خط فقر هستند. او خط فقر را درآمد دو میلیون و ۸۰۰ هزار تومان در ماه دانسته و در این گفتگو می‌گوید که حداقل ۳۰ درصد از جمعیت تهران زیر خط فقر به سر می‌برند. یافته‌های برخی پژوهشگران مستقل هم نشان می‌دهد که ۳۳ درصد جمعیت شهری و ۴۰ درصد روستاییان دچار فقر مطلق هستند، سیستان و بلوچستان با بیش از ۶۰ درصد، بیشترین جمعیت زیر خط فقر را دارد و در استان‌های کرمان، کردستان و گلستان جمعیت زیر خط فقر بیش از ۵۰ درصد است.

آمارها نشان می‌دهد درآمد پنج دهک نخست خانوارهای کارگری ایران کمتر از حداقل دستمزد اعلام شده است. این امر باعث روی آوردن کارگران به شغل دوم شده است. گفته می‌شود ۶۰ درصد کارگران

جمهوری اسلامی دولت ایدئولوژیک است و ساختار آن برپایه تلفیق دین و دولت و حاکمیت روحانیت شیعه پی‌ریزی شده و در آن ولایت فقیه، هسته اصلی ساختار قدرت است. جمهوری اسلامی دارای دو خصلت بارز دیگری هم هست: خصلت دولت تحصیلدار (رانتیر) و حامی‌پرور (کلانتالیست). در جمهوری اسلامی در اساس، حوزه سیاست و قدرت سیاسی است که ثروت، مالکیت و امتیازات طبقاتی را می‌سازد.

دولت ایدئولوژیک و خصلت رانتیر و حامی‌پروری آن، رشد لجام‌گسیخته سرمایه‌داری دلالی و تجاری و سیاست‌های اقتصادی نتولیبرالی طی سه دهه گذشته، بسترساز تمرکز ثروت بیکران در دست لایه نازکی از جامعه و انباشت فقر در بین گروه‌های وسیعی از مردم گشته است. در این مدت لایه‌های جدیدی از سرمایه‌داران شکل گرفته و به ثروت‌های بی‌سابقه در تاریخ ایران دست یافته‌اند. سرمایه در دست این لایه‌ها در سایه کارهای تولیدی انباشت نشده است. منشأ ثروت آنها از قبل درآمد نفت، رانت حکومتی، فساد و کارهای دلالی و واسطه‌گری بوده است. این لایه‌ها عمدتاً از درون حکومت و یا در زد و بند با حکومتیان پدید آمده‌اند.

فقر و نابرابری در کشور تنها در میان طبقات اجتماعی به چشم نمی‌خورد، بلکه سویه‌های جغرافیایی و ملی - قومی هم دارد. بررسی‌ها صورت گرفته حاکی است بسیاری از شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی، بسته به شهر یا استان مورد بررسی، تفاوت‌های فاحشی با یکدیگر دارند

یکی از لایه‌های بورژوازی که در طول دو دهه گذشته به ویژه در دوره احمدی‌نژاد ظهور یافت، گروه نوکیسه‌ای است که به هیچ چیز جز منافع خود پای‌بند نیست، به شدت چپاولگر است، از امکان دسترسی به منابع مالی کشور و حمایت دولت و سپاه برخوردار است و با بهره‌گیری از درآمدهای کلان نفت، بازار داخلی را از کالاهای مصرفی وارداتی انباشته و به تولیدات صنعتی و کشاورزی کشور ضربه جدی می‌زند. این گروه بیشتر از عناصر اطلاعاتی و

نگاهی به معضل کم‌آبی در کشور

کارآنلاین در گفتگو با خسرو بندری



بحران آب و محدودیت منابع آب در مناطق وسیعی از جهان به صورت يك معضل جدی مطرح است. معضلی که از پتانسیل بالایی در تبدیل شدن به تشنج و منازعات نه تنها منطقه‌ای بلکه فراتر از آن نیز، برخوردار است. از این‌رو می‌بایست مورد توجه جدی نه تنها از جانب مسئولین کشور، بلکه آحاد مردم نیز، قرار گیرد.

در این رابطه گفتگویی داریم با آقای خسرو بندری، صاحب‌نظر در مسائل مربوط به آب که در اختیار خوانندگان عزیز سایت قرار می‌دهیم.
کارآنلاین

- لطفا شمائی از مسئله آب، از جمله تعریف و ابعاد معضل کم‌آبی در ایران را برای ما توضیح دهید.

- در طبقه‌بندی آب‌وهوا، ایران در منطقه خشک و نیمه‌خشک قرار دارد. به‌جز شمال کوه‌های البرز و غرب کوه‌های زاگرس همه نقاط ایران باکم‌آبی روبروست. بنابراین مدیریت منابع آب دارای اهمیتی بسیار جدی است. متأسفانه مدیریت منابع طبیعی به‌ویژه منابع آب همانند سایر بخش‌ها دچار نقض جدی مدیریتی است. این برداشت که مدعی است تخریب گاه غیرقابل‌برگشت منابع آب ناشی از خشک‌سالی‌های طولانی سالهای اخیر در سطح جهانی و مشخصاً خاورمیانه ازجمله ایران است کاملاً بی‌اساس بوده و فرافکنی خطای بشر به گردن طبیعت است. مشکل کمبود و در مواردی تخریب منابع آب در ایران بسیار جدی است. هرچند خشکی دریاچه‌ها و تالاب‌ها و نیز برخی رودها چون زاینده‌رود موجب نابودی بی‌شماری از موجودات آبی و گریختن مرغان مهاجر به زیستگاه‌های دیگر شده و با نشست زمین در برخی نقاط بر اثر اضافه برداشت از سفره‌های آب زیرزمینی غیرقابل‌جبران است، اما رفع مشکل مدیریت در ایران تنها راه بازیافت و بهره‌برداری بهینه منابع آب و کنترل معضل کم‌آبی در ایران است. جلوگیری از دخالت روحانیون و افراد نظامی بومی در امر آب در استان‌ها شاید مهم‌ترین گام امروز باشد.

- چه مقدار از کمبود و آلودگی آب مربوط به رسوبات و لایروبی نکردن رودخانه‌هاست؟

- تا آنجا که من میدانم رود کارون و سرشاخه‌های آن بیشترین آسیب را از رسوب دیده‌اند و این روند تخریب همچنان ادامه دارد. اما این رسوبات موجب کمبود آب نمی‌شود بلکه موجب آلودگی محیط‌زیست مردم، مشکل دسترسی کشاورزان به آب و مرگ‌ومیر آبزیان و در کل آلودگی زیست‌بوم می‌گردد. بارش‌ها در کوهسار که طبعاً شیب‌دار هستند خاک و شن و ماسه و سنگ‌ها را می‌شوید و به بستر رودخانه می‌آورد و با قدرت تخریب خود کناره رودها را هم می‌شوید.

سرچشمه شاید گرفتن به بیل

چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

اگر از حرکت خاک و سنگ در کوهستان جلوگیری شود، انتقال رسوبات کنترل می‌شود و این در صورت مدیریت مردمی کاری ساده‌تر از تصور مقامات دولتی است.

- آیا امکان احیا تالاب‌ها و دریاچه‌های خشک شده وجود دارد؟ اگر آری، چگونه؟

- در مورد بازیافت مخازن طبیعی آب که در خطر خشکی کامل قرار دارند مانند دریاچه ارومیه، تالاب گاوخونی و چندین مورد مشابه، روشن است که هیچ‌کدام نمی‌توانند به اکوسیستم قبلی خود بازگردند. خشکی دریاچه‌ها که پس از انقلاب با ساخت سدهای خاکی کوتاه‌جهد شروع و با پایان جنگ توسط شرکت‌های سپاه ادامه یافت تمام سیستم آبی ایران را دست‌خوش بی‌برنامگی و بحران نمود. دریاچه‌ها هم در امان نماندند. اما تأمین آب برای این منابع آبی که بسیار برای زیست‌بوم مردم اهمیت دارد لازم و اغلب حیاتی است. راه بازیافت هر یک اما متفاوت و نیازمند برنامه‌های فوری میان‌مدت و درازمدت است. اولین گام برای ارومیه تأمین حداقل ۲۰۰ میلیون مترمکعب در سال بارها سازی آب زمستانه از ده‌ها سد حوضه آن است. اما در مورد مرداب گاوخونی که زاینده‌رود به آن ختم می‌شود راه دیگری لازم است.

- گفته می‌شود ۹۰ درصد ذخایر آبی صرف کشاورزی می‌شوند، بر این پایه عده‌ای معتقدند که بایستی میزان آب مورد مصرف در کشاورزی را کاهش داده و آن را به امور تولید در صنعت و نیز مصرف خانگی اختصاص داد. این پیشنهاد تا چه حد عملی است و برای چه مدتی متواند موثر واقع شود و چه پیامدهایی دارد؟

- کاهش میزان آب در بخش کشاورزی کاملاً ضروری است اما چگونگی آن امری بسیار دشوار است. به نظر من اتفاقاً این کار در این بی‌بندوباری مدیریتی عملی است. تنها راه افزایش راندمان آبیاری که نه‌تنها به کشاورزی لطمه نمی‌زند بلکه تولید کشاورزی را افزایش می‌دهد، صنایع وابسته به کشاورزی را در مناطق تولید ایجاد می‌کند، اشتغال روستاییان و رفاه آنان را تأمین کرده و مهاجرت آنان و حاشیه‌نشینی در شهرها را کاهش داده و هم‌زمان موجب کاهش مصرف آب می‌گردد تغییر سازمان تولید بخش کشاورزی است. دولت باید نمایندگان مجلس، امامان جمعه و سایر قدرتمندان را تشویق کند که توسط افراد متمول بومی زمین‌ها را از روستاییان بخرند، دولت سهم مهمی از بودجه کشاورزی را برای کمک به یکپارچه کردن زمین، تسطیح، نصب سیستم آبیاری تحت‌فشار و ... مصرف کند. خواه‌ناخواه روستایی به کارگر کشاورزی تبدیل می‌شود که انسان پیشرفته‌تری است و طرفداران طبقه کارگر هم هم‌زمان با فریادهای ایجاد سرمایه‌دار کشاورزی از تبدیل روستایی به کارگر مشغوف خواهند شد.

- ارزیابی شما از تبلیغات زیست‌محیطی و «تبلیغ مصرف کمتر آب» در ایران چیست؟ آیا این تبلیغات را کافی می‌دانید؟

- اثر تبلیغات زیست‌محیطی برای مردم همان‌قدر کار می‌کند که تلاش این‌همه انجمن‌های مدافع حفظ زیست‌بوم در کشور پیشرفته‌ای چون آمریکا با یک اقدام احمقانه دولت آمریکا با خارج شدن از پیمان پاریس سال‌ها به عقب می‌افتد. در ایران هم شعار برای حفظ محیط‌زیست کم اثر است. باید حفظ زیست‌بوم برای حاکمیت یا سودآور باشد یا تهدیدکننده. به علت دانش کم آنان که قدرتمندند و جز به منافع خود نمی‌اندیشند تهدیدهای طبیعی کمتر اثر می‌کند. اگر سرمایه‌گذاری در توریسم به‌ویژه در استفاده از جاذبه‌های طبیعی تشویق شود مؤثرتر به نظر می‌رسد. این نظر من غیرتخصصی است. من کارشناس زیست‌بوم نیستم.

- نقش سازمان‌های دولتی در وضعیت موجود آمده را چگونه ارزیابی می‌کنید و آیا علت در عدم کفایت در مدیریت آب از جانب سازمان‌ها و مسئولین دولتی نیست؟

- بله بوروکراسی کمرشکن، حق و حساب‌بگیری و دزدی و نیز سهم‌خواهی زورمدارانه مقامات مذهبی و نظامی مهم‌ترین دلیل مشکل آب

...

تعمیم طرح استادشاگردی و کارورزی به میان پرستاران!

صادق کار



برداشتن قوانین حمایتی و تصویب طرح‌هایی که همگی بدون استثنا در جهت منافع سرمایه داران هستند به این مخاطرات دامن می‌زند و شرایط را برای تشدید استثمار نیروی کار توسط سرمایه‌داران هموارتر می‌کند. و هنگامی که اعتراضات دامن می‌گیرد و تهدیدات و وعده های توخالی هم نتیجه نمی‌دهند، آن وقت مأموران سرکوب را به مصاف کارگران می‌فرستند تا بل که بهر شکل طرح‌هایشان را به مزدبگیران تحمیل کنند. مقابله با این گونه طرح‌های ضد کارگری که در واقع یکی پس از دیگری در سازمان‌های کارفرمایی تدوین و برای اجرا به دولت ابلاغ می‌شوند و دولت نیز آنها را به اجرا می‌گذارد، لازم است همه تشکلهای کارگری تلاش کنند مشترکاً عمل کنند.

اگر همه سازمان‌های پرستاران حداقل در مواردی مانند مورد این طرح که نسبت به آن نظر واحدی دارند به‌طور هم‌زمان در سطح کشور اقدام کنند حتماً نتیجه بهتری برایشان خواهد داشت

به گزارش خبرگزاری "اپلنا" جامعه پرستاران اهواز در ۱۵ مرداد برای اعتراض به طرح تربیت پرستار بیمارستانی در مقابل دانشگاه علوم پزشکی جندی‌شاپور به همراه تعدادی از دانشجویان رشته پرستاری تجمع کردند و خواستار لغو این طرح شدند. قبل از این تجمع و از آغاز اعلام طرح مذکور مسئولین سازمان‌های پرستاری با این طرح مخالفت کرده بودند. این مخالفت‌ها در ابتدا تا حدودی سبب عقب‌نشینی دست‌اندرکاران آن و ایجاد تغییراتی در آئین نامه و خود طرح گردید. اما ظاهراً طراحان پشت صحنه طرح که گفته می‌شود صاحبان بیمارستان‌های خصوصی هستند و می‌خواهند با این ترفند سطح دستمزد پرستاران را پائین بیاورند و پائین نگه دارند، با اصلاحات پذیرفته شده مخالفت کردند و طبق معمول و برخلاف قول‌هایی که مقامات دولتی به سازمان‌های پرستاری داده بودند، در نهایت جانب صاحب بیمارستان‌ها را گرفتند، و طرح اصلاح‌شده را کنار نهادند و می‌خواهند نسخه اصلاح‌نشده به اجرا بگذارند.

طبیعتاً از وزارتخانه‌ای که وزیر آن خود یکی از صاحبان ۲ بیمارستان بزرگ و در حقیقت، کارفرما محسوب می‌شود، نباید هم انتظار داشت که در این‌گونه موارد که پای منافع خود او نیز در بین است، جانب‌دارانه عمل نکند

اعتراضات پراکنده امثال تجمع ۱۵ مرداد پرستاران در اهواز با همه اهمیتی که دارند اما برای عقب راندن کارفرمایان و دولتشان به تنهایی کافی نیست. اما اگر همه سازمان‌های پرستاران حداقل در مواردی مانند مورد این طرح که نسبت به آن نظر واحدی دارند به‌طور هم‌زمان در سطح کشور اقدام کنند حتماً نتیجه، بهتری برایشان خواهد داشت.

پیدا است که از سرمایه دار نمی‌شود انتظار داشت که در پی سود بیشتر نباشد. این دولت است که وظیفه دارد با تدوین قوانین و وضع مقررات مناسب و عادلانه و موظف نمودن کارفرمایان به رعایت حقوق سندیکایی و اجتماعی مزدبگیران مانع به مخاطره افتادن سلامتی و امنیت مردم و نیروی کار شود

بولتن کارگری شماره ۱۹۷
-تحلیل هفته: تعمیم طرح استاد شاگردی و کارورزی به میان پرستاران
-از تجربه دیگران: جنبش اتحادیه های صنفی در بنگلادش (بخش نهم)
-دیگر کشورها: یورش سرمایه داری جهانی؛ گسترش مبارزه متحد کارگران
-از جهان کار: جهان بدون کار (بخش سیزدهم)
-ترجمه منتخب: برده داری نوین
-تشکلهای: بیانیه کانون صنفی فرهنگیان گیلان - دستگیری اسماعیل عبدی و حکم رضا مسلمی
-حوادث کار: مرگ و مصدومیت برای ۲۹ کارگر
-اخبار کارگری

بر اساس طرح مذکور پرستاران می‌توانند به جای گذراندن دوره پرستاری این دوره را به شکل عملی در بیمارستانها بگذرانند. ظاهراً بهانه دست‌اندرکاران طرح کمبود پرستار و نیاز به پرستار است. اما مسئولین تشکلهای پرستاری این ادعا را رد نموده و می‌گویند پرستاران تحصیل کرده زیادی بی‌کارند و کمبود پرستار تنها در تهران وجود دارد و آنها برای رفع کمبود پرستار در تهران طرح هم دارند. از طرف دیگر گفته می‌شود ۹۰۰۰ پرستار بیکار دریکی از سامانه های این سازمان‌ها برای یافتن کار نام‌نویسی کرده‌اند.

گزارش‌هایی که در مورد رفتن پرستاران از کشور برای یافتن کار قبلاً منتشر شده‌اند به نوبه خود استدلال مسئولین تشکلهای پرستاری در این زمینه را تأیید می‌کند. به عقیده برخی از مسئولین این سازمان‌ها، دستمزد پرستاران در مقابل زحمت زیادی که شغلشان دارد ناچیز است و صاحبان بیمارستان‌های خصوصی هم پیوسته در تلاش‌اند با ترفندهای مختلف تا می‌توانند سطح دستمزدها را پائین بیاورند و هدف اصلی این طرح معطوف به همین موضوع است. مسئولان تشکلهای پرستاری در مورد نیت و اهداف واقعی نهفته در پس این طرح ناروا نمی‌گویند. این طرح در واقع نسخه‌ای از طرح‌های استادشاگردی و کارورزی و تعمیم آنها به میان بیمارستان‌ها به منظور تأمین "پرستار" ارزان و افزایش سود بیشتر برای صاحبان بیمارستان‌های خصوصی ست که هم‌اکنون سود سرشاری می‌برند ولی درعین‌حال به آن قانع نیستند و همچنان برای افزایش سودشان به هر وسیله‌ای ولو این که سلامتی مردم را دچار مخاطره کند متوسل می‌شوند.

پیدا است که از سرمایه دار نمی‌شود انتظار داشت که در پی سود بیشتر نباشد. این دولت است که وظیفه دارد با تدوین قوانین و وضع مقررات مناسب و عادلانه و موظف نمودن کارفرمایان به رعایت حقوق سندیکایی و اجتماعی مزدبگیران مانع به مخاطره افتادن سلامتی و امنیت مردم و نیروی کار شود. اما دولت به رغم همه اعتراضات نه تنها به وظیفه‌اش عمل نمی‌کند، بل که با از میان

طبیعتاً از وزارتخانه‌ای که وزیر آن خود یکی از صاحبان ۲ بیمارستان بزرگ و در حقیقت، کارفرما محسوب می‌شود، نباید هم انتظار داشت که در این‌گونه موارد که پای منافع خود او نیز در بین است، جانب‌دارانه عمل نکند. علی‌سنایی عضو شورای عالی پرستاری در ارتباط با نیت نهفته در پس این طرح گفته است "احساس می‌کنم نیت سهامداران بخش خصوصی در این نسخه‌پیچی برای دولت و هدف اصلی در اجرای این طرح، تلاش برای افزایش سطح تقاضا در بازار کار پرستاری با تزریق نیروی کار ارزان است تا به این وسیله پرستاران بخش خصوصی به دلیل ترس از اخراج و تعدیل، ناچار باشند با هر شرایطی کار کنند."

یکی دیگر از دلایل مخالفت یک پارچه تشکلهای پرستاری با این طرح تهدید سلامتی بیماران بواسطه بکارگیری پرستارانی است که دوره آموزش

برده داری مدرن کلاودیا فون زگلینسکی



ترجمه از: رضا کاویانی

از خلبان پخش مواد شیمیایی تا اتحادیه کارگری، این راه را چگونه طی کردی؟

در آغاز من خلبان ارتش بودم، بعداً با یک شرکت هواپیمایی کار کردم، در آخر خلبان شرکت "Pestizid" شدم. باید بگویم که از این شغل آخر، بیشترین دستمزد را دریافت می‌کردم.

چه تجربه‌ای از دوران خلبانی در این شرکت داری؟

در آغاز کار هنوز مقدار زیادی از تأثیر و نشانه‌های مواد شیمیایی دیده نمی‌شد؛ همچنین تا آن زمان به این مواد شیمیایی "حشره‌کش" فقط روغن تزریق می‌شد، اما فقط رژیم اکوادور از آن اطلاع داشت. من در تمام مناطق اکوادور کار کرده‌ام، هر جایی که موز کاری شده است، شش تا هفت روز کار در هفته. با گذر زمان استفاده از پخش مواد شیمیایی بر کشتزارهای موز افزایش پیدا کرد، و من هم کم‌کم به‌طوری غیرعادی عصبی می‌شدم. و سرانجام به‌طور جدی مشکل سلامتی پیدا کردم.

بعد از آن دست به چه اقدامی زدی؟

از سال ۲۰۰۸ تعداد زیادی از کارگران زن و مرد این کشتزارها، به دلیل پخش مواد شیمیایی سلامتی خودشان را از دست داده بودند، به همین دلیل با کمک یکی از همکارانم، تلاش کردیم تا اطلاعات بیشتری از اثرات مواد شیمیایی به دست آوریم. ما به این نتیجه رسیدیم که نشانه‌ها و علائم بیماری کارگران، استفاده از همین مواد شیمیایی "حشره‌کش" است. ما خلبان‌ها به سرگیجه و تپش قلب و نارسایی چشمی و بیهوشی دچار شده بودیم. بیشتر علائم و نشانه‌های این بیماری‌ها، بلافاصله بعد از حتی یک ساعت از پخش مواد شیمیایی بروز می‌کرد.

نو چطور با کارگران این کشتزارها تماس برقرار کردی؟

من به‌طور مخفیانه با ارائه مدارک لازم شکایتی را در آمریکا علیه شرکت "Pestizid" تنظیم کردم که خبر آن باعث سروصدا و تقویت روحیه کارگران زیادی شد و به همین دلیل از من پشتیبانی کردند. من به داستان‌ها و اطلاعات و تجربه‌های آنها در باره استثمارشان در کشتزارها، تبعیض حقوقی آنها و بیماری‌های که به آن مبتلا شده بودند، گوش می‌دادم و پی می‌بردم که چه تعداد زیادی از این انسان‌ها در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند در حالی که این کارگران در دومین موسسه بزرگ و ثروتمند کشور اکوادور مشغول به کار هستند که صاحبانشان هر روز و هر ساعت ثروتمندتر می‌شوند.

چگونه به این نتیجه رسیدی که باید

یک اتحادیه کارگری تأسیس کنی؟

من به کارگران گفتم وقتی شما نمی‌توانید به شرایط کار خودتان سروسامان بهتری بدهید، بهتر است باهم دست اتحاد بدهیم و نسبت به احقاق حقوق خودمان کاری انجام دهیم. باید بگویم باتجربه‌ای که دارم، تأسیس یک اتحادیه در محل کار خودت خیلی سخت است و موانع زیادی از طرف کارفرمایان پیش می‌آید. وقتی که چنین کاری انجام گرفت، اعضاء اتحادیه به دلایل مختلف تحت پیگرد قرار می‌گرفتند. ما تلاش کردیم یک اتحادیه بزرگ را با اعضاء دیگر این کشتزارها، پایه‌ریزی نماییم. اما همه آنها از طرف اداره‌های کار با عدم پذیرش یا اخراج مواجه شدند. در سال ۲۰۱۴ ما به این نتیجه رسیدیم که با حمایت اتحادیه‌های کارگری بلژیک (FOS)، اتحادیه کارگری "Astac" را برای همه بخش‌های کشتزارهای موز تأسیس نماییم.

آیا کارها خوب پیش رفت؟

اتحادیه "Astac" سه اتحادیه فعال را مورد حمایت خود قرارداد و بعد از آن حتی پیشنهادهای دیگری را هم دریافت کردند و اتحادیه‌های دیگری را هم در خود جذب کردند و باید اضافه کرد که در جریان کار به مشکلات زیادی برخورد کردند. در آغاز ماه یونی سازمان جهانی کار "ILO" از کشور اکوادور درخواست کرد تا اتحادیه "Astac" را به رسمیت بشناسد و قوانین تهدیدکننده کار کشور اکوادور را به نفع و حمایت از اتحادیه‌ها تغییر دهد. که به دلیل موانع و مشکلات موجود در تغییر قوانین کار در کشور اکوادور، اتحادیه ما "Astac"، تا به امروز فقط به‌عنوان "انجمن" شناسایی شده است.

شما چه کارهای دیگری را می‌توانید انجام دهید؟

ما تصمیم داریم همه‌چیز را در مقابل چشمان همه قرار دهیم، ما می‌خواهیم آشکارا با همه صحبت داشته باشیم و به همه بگویم که چه موانع و مشکلاتی در ارتباط با تولید کشتزارهای بزرگ موز قرار دارند، مشکلات اجتماعی، زیست‌محیطی. همچنین علیه کار کودکان که در سال ۲۰۰۰ بارها قوانین کار نقض گردیده است، تا در جامعه بازتاب داشته باشد. و باید در مورد تساوی حقوق کارگران زن و مرد که برای خیلی‌ها ناشناخته مانده است. از موفقیت‌های دیگر اتحادیه ما، یک گزارش از تلویزیون "اروپا و اکوادور" بود و همچنین گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد که با ما ملاقات کرد و از طرف ما متوجه شد که آنچه در کشتزارهای بزرگ موز در اکوادور می‌گذرد، یک برده‌داری مدرن است.

از موفقیت‌های دیگر، به دلیل شکایت اتحادیه "Astac" در مورد نقض حقوق بشر و ناقضین قوانین محیط‌زیست در کشتزارهای بزرگ موز در اکوادور، با یک قرار ویژه توسط کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۷ مورد تأیید قرار گرفت. ضمناً ما همچنان در تلاش هستیم تا نظر نمایندگان اتحادیه اروپا را نسبت مسائل و مشکلات ما جلب نماییم،

ما درباره برخی از حقوق اتحادیه کارگران، قدم‌هایی به جلو برداشته‌ایم.

شما در ماه‌های جاری با نوشتن نامه‌ای به شرکت آلمانی "Lidl" در مورد نقض حقوق کارگران کشتزارهای موز ارسال کردید، آیا جوابی هم دریافت کردید؟

نه! شرکت "Lidl" آلمانی تا به امروز به ما جواب نداده است. این شرکت بدون حمایت ضمنی دولت اکوادور، نمی‌تواند کاری را از پیش ببرد. ما اعتقاد داریم که شرکت "Lidl" و دیگر شرکت‌های مشابه، دائماً سود می‌برند و سرمایه اندوزی می‌کنند و با نازل‌ترین قیمت‌ها و دستمزدها محصولات کشور ما را خریداری می‌کنند. این قراردادها بر اساس حقوق نابرابر پایه‌ریزی شده‌اند، استثمار و آلودگی محیط‌زیست، این‌ها دلایل اصلی و مرکزی ما است. به همین دلیل ما می‌بایست با شرکت "Lidl" مقابله می‌کردیم. اما مصرف‌کننده‌ها هم می‌باید شرکت "Lidl" را به رعایت قوانین و حقوق کار و کارگری وادارند این شرکت به مصرف‌کنندگان و مشتریان خود محصولات کشور ما را می‌فروشد و به‌ظاهر این‌گونه دیده می‌شود که قراردادها منصفانه انجام گرفته است.

شما چه کارهایی برای کارگران کشتزارهای موز انجام داده‌اید؟

ما همچنین از طرف گروه‌های کارگری آلمان حمایت می‌شویم. ما کارگران را به حقوق صنفی‌شان در اتحادیه کارگری آگاه می‌کنیم سلامتی محیط‌زیست، برابر حقوقی بین کارگران زن و مرد. در مورد احقاق حقوقشان از کارفرماها حمایت می‌کنیم و در پیشبرد مسائل آنها، پیشنهاد می‌دهیم.

شخصاً کدام اقدام کارگری و اتحادیه‌ای خود در کشتزارهای موز به عقیده تو بیشتر جالب به نظر می‌رسد؟

در حقیقت در آنجا فقط برده‌داری است. به‌عبارت انجمنی که در این کشتزارها وجود دارد، زنان و مردان ما هیچ امکان و انتخاب دیگری ندارند. اصولاً کار دیگری پیدا نمی‌شود. به همین دلیل از این وضعیت، شرکت‌های بزرگ سرمایه‌گذار در کشتزارهای موز سوءاستفاده می‌کنند. کارگران ما در شرایط کاملاً غیرانسانی مجبورند کار کنند و به آلودگی محیط‌زیست توجه نداشته باشند. قدرت ما در همین است که کارگران این کشتزارها، پس از دریافت تجربه‌های زیاد، تخصص پیدا می‌کنند. آنها تولیدکننده هستند و شاید به همین دلیل اتحادیه "Astac" برای این شرکت‌های بزرگ تولیدکننده موز، ترسناک به نظر می‌رسند.

تعداد اعضاء اتحادیه "Astac" چقدر است؟

به دلیل اجرای برنامه‌های مختلف ما در مورد حقوق کارگران، تعداد زیادی از آنها با اطمینان زیادی به اتحادیه "Astac" پیوسته‌اند. ما در حال حاضر ۱۰۰۰ عضو داریم که رقم بالایی نیست، از زمانی که اتحادیه برای اولین بار شناخته شد

نگاهی به معضل ...

ادامه از صفحه ۱۰

در ایران است و بس. من در گزارشی در مورد ارومیه با استفاده از عکس‌های هوایی سه دریاچه در ترکیه، ارمنستان و ایران در فاصله ده سال نشان دادم بدون کاهش سطح آب در دو دریاچه دیگر، دریاچه ارومیه رو به خشکی رفته است. سدهای کوچک خاکی جهاد سازندگی از اوایل انقلاب و پس از جنگ عراق ورود سپاه به صنعت سدسازی تعادل آب‌و‌خاک را بر هم زد و عجله برای ساخت و افتتاح سدها امکان مطالعات کافی را از مهندسان طراح گرفت و متأسفانه آن‌ها هم برای کسب درآمد به این بی‌بندوباری تن دادند.

عده‌ای از کارشناسان معتقدند که باید آب آشامیدنی را از آب مصرفی تفکیک کرد و از آب تصفیه شده فاضلاب و شیرین کردن آب دریا بهره گرفت، آیا این یک راه حل عملی و موثر است؟ در آن صورت چه مشکلاتی می‌تواند ایجاد کند؟ سود و زیان آن به چه میزان است؟

- جداسازی آب شرب از سایر مصارف شهری در ایران ابتدا در آبادان به وسیله یک شرکت انگلیسی دربریم و بورده اجرا شد. در اغلب کشورهای حاشیه خلیج هم اجرا می‌شود. این کار در شهرهای ساخته‌شده غیرممکن به نظر می‌رسد، شاید بتوان در مناطقی که اکنون ساخته می‌شود اعمال کرد. من دانش آب مشروب ندارم.

احداث سد در کشورهای همسایه در مسیر رودخانه‌های هم‌جوار و یا منتهی به ایران، تا چه میزان در تشدید معضل آب در کشور نقش داشته اند؟

- در مورد حقوق آب جاری در کشورهای هم‌جوار قوانین آب جهانی روشن است و اعمال می‌شود. در مورد هلیل رود که از افغانستان سرچشمه گرفته و به سیستان می‌رسد، دولت افغانستان در زمان ساخت سد هلیل رود متعهد به رهاسازی حق آب سیستان شد اما پس از انقلاب این آب قطع شد و جمهوری اسلامی پیگیر آن نشده است و دشت سر سبز سیستان به بیابان تبدیل شد. این حقی است که اگر امروز وزارت نیرو درخواست کند بلافاصله سهم آب مردم سیستان تأمین می‌شود. امیدوارم دلایل سیاسی مانع آن نشده باشد. رودخانه‌های ارس در آذربایجان و اترک در گرگان از این حق بهره برده و می‌برند.

این روزها در ارتباط با معضل کم آبی در کشور، راه حل‌های متنوعی شنیده می‌شوند؛ از جمله: تغییر الگوی مصرف آب، و یا پیشنهاد مبنی بر گران‌تر کردن قیمت آب و نیز واگذار کردن توزیع آب مصرفی به بخش خصوصی، این اقدامات را تا چه حد موثر ارزیابی می‌کنید، در صورت عملی شدن طرح واگذاری آب به بخش خصوصی چه دشواریهایی برای افشار فقیر و کم‌درآمد جامعه، قابل تصور خواهند بود؟

- همان‌گونه که در پیش گفتم به نظر من خرید اراضی کشاورزی توسط بخش خصوصی بسیار کار درستی است و نه تنها موجب فقر کشاورزان نمی‌شود بلکه به‌زعم من آن‌ها را از این فقر نجات می‌دهد. سرمایه‌داری جهانی برای سود بیشتر و کارگر ارزان در کشورهای فقیر سرمایه‌گذاری کردند و این موجب شد بیش از یک میلیارد مردم فقیر کشورهای جهان سوم از فقر نجات یابند و این هزاران بار مؤثرتر از کمک‌های حقوق بشری بود. در مورد آب مصرفی شهری من صاحب نظر نیستم.

خطر تبدیل شدن معضل کم آبی به یک بحران منطقه‌ای را تا چه حد جدی ارزیابی می‌کنید و جدا از راه کارهای دیپلماتیک، از نگاه و جایگاه تخصص، راه حل را چگونه می‌بینید؟

- به نظر من خطری در این مورد ایران را تهدید نمی‌کند.

در عرصه تجربیات دیگرکشورها، از کدام کشورها به عنوان الگوبرداری در این عرصه می‌توانید نام ببرید؟

- الگوی تغییر ساختار نظام تولید کشاورزی در تمام کشورهای غربی با موفقیت اجرا شده است لیکن اجراهای در کشورهای و حتی مناطق مختلف در یک کشور نیازمند توجهات ویژه است. تو پای‌به‌راه درنه و هیچ میرس خود راه بگویدت که چون باید رفت.

برده داری ...

ادامه از صفحه ۱۲

تا به امروز ما تلاش زیادی کرده‌ایم و امیدواریم که رشد بیشتری داشته باشیم.

پیشنهادهای بعدی شما چیست، چه برنامه‌های دیگری دارید؟

من خوش‌حالم از اینکه اتحادیه "Astac" هر روز قوی‌تر می‌شود و ما می‌توانیم پیشنهادهای ما را به اداره‌های مختلف بدهیم که شرکت‌های تولیدکننده از پروژه "BIO" حمایت کنند. این یکی از برنامه‌های ما است که دارد کم‌کم به نتیجه می‌رسد. اینکه حقوق کارگران زن و مرد به رسمیت شناخته شوند. تخصص‌ها نمی‌توانند حقوق انسان‌ها را تضمین کنند، برای "Lidl" و دیگر شرکت‌های بزرگ، تخصص با یک راه عملی در تضاد است. برنامه‌ها و اهداف پیش روی ما این‌ها هستند. اگر شرایط قوانین کاری در کشور اکوادور تغییر کرد و اتحادیه‌های منطقه‌ای پذیرفتند؛ ما می‌توانیم در تمام بخش‌های دیگر کارگری بر سر سه نکته مهم به مذاکره بنشینیم.

۱ - حقوق کار

۲ - حقوق زیست‌محیطی

۳ - برابری حقوقی بین زنان و مردان کارگر

کشور اکوادور بزرگ‌ترین تولیدکننده و صادرکننده موز در جهان است و ما می‌خواهیم اتحادیه "Astac" بزرگ‌ترین اتحادیه صنعت تولیدکنندگان موز کشور گردد. در کشور اکوادور ۲۰۰ هزار نفر کارگر زن و مرد در صنعت تولید موز سرگرم کارند و ما می‌خواهیم شرکت‌های تولد کننده موز با ما با حقوق برابر برخورد کنند و ما را بپذیرند.

این مصاحبه توسط خانم "Cloudia von Zglincki" به زبان اسپانیایی انجام‌گرفته است و خانم "Eva - Vayhinger" آن را از اسپانیایی به آلمانی برگردانده است.

منبع : - PUBLIK روزنامه اعضاء اتحادیه کارگران آلمان (ver.di)

پاسخ به چند پرسش: در باره وحدت و مسئله ملی در ایران



فرخ نعمت پور در گفتگو با نادر عصاره

- هدفان از وحدت چیست؟

- به نظر من هدف از وحدت، عمدتاً به هم گرویدن نیروهای میانه چپ است، نیروهایی که از زاویه انتقاد به تجربه اتحاد شوروی و تجارب نزدیک به آن می‌نگرند، و درصددند نمونه‌ای از سوسیالیسم بنا نهند که بر آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی استوار باشد، تجربه‌ای که بازتولید سیستم اقتصادی - اجتماعی خود را از رای و تمایل مردم اخذ می‌کند و نه از ضرورت ایدئولوژی و یا انورینه غیر انتخاباتی یک حزب سیاسی و یا یک ایدئولوژی.

همچنین هدف از وحدت تنها و تنها به دور هم جمع کردن تنها یک نیرو یا گرایش خاص از چپ نیست. به نظر من طبیعی و حتی فراتر از این لازم و ضروری است که در چنین جریان‌های طیف‌های متنوع وجود داشته باشد، و یا در جریان زندگی و پراتیک روزمره آن جریان‌های فکری و سیاسی متنوعی شکل بگیرند، اما به شرطی که پایه و گرایش اصلی آنان بنا نهادن سوسیالیسم و بازتولید آن بر اعتقاد بر همان دو پایه اصلی باشد که در بالا بدان اشاره کردم.

بی‌گمان در چنین جریانی، ایجاد وحدانیت در کار سیاسی روزانه و درازمدت، مستلزم روندهایی است که در آن باید از خرد جمعی حداکثر استفاده بشود، و کمتر تمایلی در جهت تحمیل خواست از طریق اهرم‌های بوروکراتیک وجود داشته باشد.

همچنین این وحدت، علاوه بر گرایش‌های میانه چپ، باید تلاش کند دربرگیرنده آن برنامه‌ای باشد که بتواند به معضلات عدیده کشور ما، بویژه در بعد خواسته‌های دموکراتیک، هم جواب بدهد، از جمله در زمینه خواسته‌های ملی - قومی که از ضرورت عاجل در لحظه کنونی برخوردارند.

- «نیروهای میانه چپ» یا «گرایش‌های میانه چپ» را چگونه تعریف می‌کنید؟

- به نظر من نیرویی است میان کمونیسم و جناح راست سوسیال‌دموکراسی. جناح چپ سوسیال‌دموکراسی، سوسیالیست‌ها و نیز سوسیالیسم دموکراتیک همان گرایش‌های چپ میانه هستند. مشخصات اساسی این گرایش، درهم‌آمیزی عدالت اجتماعی با دموکراسی و آزادی است. و نیز اعتقاد آن به روش‌های مسالمت‌آمیز و توده‌ای - مدنی در مبارزه. گرایش چپ میانه تلاش می‌کند با همه تئوری‌های حوزه چپ تماس خلفانه برقرار کند و اساساً منش آن دکماتیک نیست. در این گرایش مقوله 'خرد جمعی' از ارزش بیشتری برخوردار است. چپ میانه، ارگانهای مردمی، کارگری و مربوط به زحمتکشان را در تأثیرگذاری بر قدرت و دستگاه‌های آن ارجح‌تر می‌نهد، و اساساً درک آن از قدرت یک درک افقی و نه عمودی است. هرچند نمی‌توان به‌طور کلی خصیصه 'عمودی' را رد کرد. در نگرش چپ میانه به نظر من اراده‌گرایی رخت برمی‌بندد و اهتمام بیشتری به روندهای عمیق اجتماعی - اقتصادی داده می‌شود.

- به نظر شما این پروژه، با جنبش ملی - قومی چه پیوندی می‌تواند داشته باشد؟

- خوب بود این پروژه می‌توانست از همان ابتدا جریانات مربوط به جنبش‌های ملی - قومی را به خودش جلب می‌کرد، چنانچه آن‌ها هم می‌توانستند به سهم خود به تشکیل یک جریان چپ نسبتاً متحد سرتاسری یاری رسانند، و به سهم خود هم خواسته‌های خود را در آن متبلور می‌کردند. اما متأسفانه این کار صورت نگرفته و یا صورت گرفته و اما موفقیتی نداشته است، و فکر کنم علیرغم انتقادی که بدان وارد است، ولی نمی‌توان آن را یک نقص جدی دانست. کما اینکه ما در دورانی زندگی می‌کنیم که جامعه متأسفانه از هر لحاظ تمیزه شده و بمانند قبل فاقد توانایی لازم جهت ایجاد جنبش‌های مطالباتی و سیاسی سرتاسری و قوی.

به نظر من این پروژه در مسیر تکوین بیشتر خود باید بیشتر با جنبش‌های ملی - قومی تماس برقرار کند و کار بدان جا برسد که این جنبش‌ها بتوانند خواسته‌های خود را در چنین جریانی باز یابند. و در این مسیر باید دو کار عمده صورت بگیرد: اول فرموله کردن اساسی‌ترین خواسته‌های ملی - قومی در برنامه این حزب جدید، و دوم جذب فعالین ملی - قومی بدان. که این جذب می‌تواند هم به صورت فردی و هم به صورت سازمانی صورت بگیرد.

اگر هدف ایجاد ایرانی دموکراتیک و پلورالیستی است پس باید این دموکراسی و پلورالیسم در چنین حزبی از همان ابتدا وجود داشته باشد.

- چگونه می‌توان نقش و نفوذ مطالبات ملی - قومی را در این پروژه تأمین کرد؟

- فکر کنم علاوه بر دو موردی که در جواب سؤال دوم مطرح کردم، حضور مستقیم حزب جدید در صحنه مطالبات ملی - قومی، و پیشبرد یک نقش جدی فکری - تحلیلی در زمینه مطالبات ملی - قومی و نیز تحلیل شرایط مشخص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در مناطق ملی - قومی از اهمیت والایی برخوردارند. متأسفانه در لحظه کنونی، احزاب چپ سرتاسری بیشتر از طریق نزدیکی به احزاب و جریانات ملی - قومی درصد حضور در این جنبش‌ها دارند. یعنی یک حضور غیرمستقیم. درحالی‌که ما به حضور مستقیم نیازمندیم. و فکر کنم از چنین امکانی هم بهره‌مندیم. و این امکان هم از ضرورت به هم پیوستن جنبش‌های ملی در یک بستر سرتاسری برمی‌خیزد که تنها احزاب سرتاسری از چنین امکانی بهره‌مندند.

نگاه کنید، تلاشی صورت گرفته برای ایجاد یک نهاد سرتاسری در قالب 'کنگره ملیت‌های ایران فدرال' که تاکنون نتوانسته جواب بدهد. بدو دلیل خیلی ساده: اولاً به دلیل عدم وجود احزابی که بر مبنای اتیک فارسی زبان‌ها تشکیل یافته باشد، و دوماً بدین دلیل که چنین کنگره‌ای اساساً توجه ندارد که ایران تنها یک سرزمین متشکل از اتیک‌های جدا از هم نیست. چنین تشکلی فراموش کرده است که در ایران مکانیسمی از وحدت در میان ملیت‌ها وجود دارد که مانع از آن می‌شود ما ایران را تنها سازوکارهای از ملیت‌های از هم جدا یافته تصور بکنیم. و این درست همان‌جایی است که یک حزب سرتاسری می‌تواند با حضور خودش ضرورت وجودی خودش را در زمینه خواسته‌های ملی - قومی اثبات کند.

و به‌عنوان نکته آخر باید عرض کنم که حضور فکری و سیاسی در عرصه زبانی ملیت‌ها در ایران، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. چنانچه می‌دانید زبان پایه اصلی احساس هویت ملی است و بنابراین یک حزب جدید چپ باید بتواند در عرصه رسانه‌ای به این نیاز پاسخ درخور و مناسب بدهد.

رفع حصر رهبران جنبش سبز، مطالبه عمومی است!



ما نگران سلامتی خانم زهرا رهنورد، آقایان مهدی کروبی و میرحسین موسوی هستیم

نگرانی‌ها از وضعیت سلامتی رهبران جنبش سبز به ویژه آقای مهدی کروبی در حال افزایش است. علی‌رغم تشخیص یکی از پزشکان معالج و خواست صریح خانواده، با فشار نماینده وزارت اطلاعات آقای کروبی از بیمارستان مرخص و روند درمان وی نیمه تمام رها گردید. آقای مهدی کروبی بعد از مرخصی از بیمارستان، عصر روز جمعه ششم مرداد ماه دوباره با عارضه قلبی مواجه گردیدند. خانواده آقای کروبی طی اطلاعیه‌ای نسبت به این اقدام اعتراض و اعلام نمودند: "مختل کردن روند درمان و مانع شدن از پیگیری امور درمانی محصورین بخشی از رسالت تعریف شده نماینده وزارت اطلاعات است و شوربختانه دولت و شخص وزیر اطلاعات با وجود هشدارهای دو خانواده تاکنون کوچکترین توجهی به این مهم نکرده‌اند."

آقای میرحسین موسوی هم به گفته دخترانش از نوسان شدید فشارخون و سرگیجه شدید رنج می‌برد و مشکل کلیه‌اش طولانی و مزمن شده و پزشکان معتمد در مشورت با فرزندان، وضعیت سلامتی او را نگران‌کننده تشخیص داده و بر ضرورت بررسی دقیق، همه‌جانبه و کامل تحت نظر پزشک تأکید کرده‌اند. خانم زهرا رهنورد هم به گفته فرزندان، به "مشکلات جسمی متعدد" مبتلا است.

حبس خانگی رهبران جنبش سبز به دستور ولی‌فقیه صورت گرفته و او در مقابل خواست مردم برای رفع حصر ایستاده است. در گردهمایی‌های انتخاباتی، مردم و به ویژه جوانان شعار می‌دادند: «پیام ما روشنه - حصر باید بشکند». آقای روحانی در دوره قبل وعده شکست حصر را داده بود، اما به وعده‌اش عمل نکرد و گزارشی از موانع موجود برای رفع حصر به مردم ارائه نکرد. وزارت اطلاعات هم به آزار و اذیت رهبران جنبش سبز ادامه داد. خانواده آقای مهدی کروبی در اطلاعیه خود اعلام کردند: "چاره‌ای نداریم جز آنکه صریحا اعلام کنیم که در کنار شخص حاکم و سیستم فاشل قضایی، رئیس‌جمهور و وزیر اطلاعات مسئول مستقیم جان محصورین می‌باشند."

ما امضاکنندگان این اعلامیه نگرانی خود را از سلامتی آقایان مهدی کروبی و میرحسین موسوی اعلام می‌کنیم و همراه با مردم ایران خواهان رفع حصر رهبران جنبش سبز هستیم. رفع حصر، خواست ملی است. آقای روحانی باید رفع حصر را به عنوان یک خواست ملی به حساب آورد و برای تحقق آن اقدام کند و اقدامات و موانع موجود را با مردم در میان بگذارد.

اسامی امضاکنندگان

مهدی ابراهیمزاده - تورج ابوذرخانی - مهرداد احمدزاده - حمید احمدزاده - امیر آرام - آینده آزاد - فرید اشکان - بیژن اقدسی - محمدجواد اکبرین - نوشابه امیری - کامران امیری - مهدی امینی‌زاده - وهاب انصاری - محمد اولیایی‌فرد - رضا باقری - محمد برقی - اژدر بهنام - بهروز بیات - بیژن پوربهنام - احمد پورمندی - علی پورنقوی - بیژن پیرزاده - مریم تنگستانی - نیره توحیدی - محمدعلی توفیقی - رضا جاسکی - مهدی جامی - حسن جعفری - رضا جوشنی - رضا چزندابی - رضا حاجی - فاطمه حقیقت‌جو - حمید حمیدی - محسن حیدریان - اسماعیل ختانی - بهرام خراسانی - اصغر خرسند - بهروز خلیق - مهرداد درویش‌پور - شیریندخت دقیقیان - مهشید راستی - تقی رحمانی - سهراب رزاقی - داود رمضانزاده - محمد رهبر - سارا روزدار - فرزانه روستایی - اسماعیل زرگریان - حمید زنگنه - حسن زهتاب - سیامک سلطانی - ساسان سلیمانی - مجید سیادت - فرود سیاوش‌پور - علی شاکری - مسعود شب‌افروز - منصوره شجاعی - حسن شریعتمداری - مرتضی صادقی - علی صمد - اشکیوس طالبی - بهرام عباسی - مجید عبدالرحیم‌پور - کاظم علمداری - رضا علوی - محمد صادق علی اصغری - رضا علیجانی - مناف عمری - علی فاتحی - رضا فانی یزدی - مهدی فتاپور - بهروز فتحعلی - مسعود فتحی - فرزانه فتحی - فرهاد فرجاد - احمد فرهادی - سیامک فرید - سیاوش قاننی - سیامک کلهر - صادق کارگر - مرتضی کاظمیان - جمیله کدیور - محسن کدیور - محمود کرد - کاظم کردوانی - بهزاد کریمی - علی کشتگر - حسن کلانتری - علی کلایی - ملیحه محمدی - احمد مقصدلو - منوچهر مقصدلو - پروین ملک - میلاد ملک - کیوان ملکی - اکبر مهدی - فرخ نعمت‌پور - داوود نوابیان - مهدی نوربخش - منوچهر نوروزیان - توران همتی - پروین همتی - داریوش وثوق - صدیقه وسملی - علی یکتا - محسن یلفانی - حسن یوسف اشکوری

۱۲ مرداد ۱۳۹۶

پاسخ به چند پرسش ...

ادامه از صفحه ۱۴

- به «مکانیسمی از وحدت در میان ملیت‌ها» در ایران اشاره کردید. این مکانیسم کدام است؟

- به نظر من مشخصات این مکانیسم این‌هاست:

- ایران یک سرزمین و کشور تاریخی است،

- ایران نزدیک به صدسال است در مسیر ایجاد دولت مدرن قرارگرفته‌است، و اگرچه هنوز راه باقی است اما در این صدسال

پیوندهای فرهنگی، اقتصادی، تاریخی و سیاسی فراوانی ایجاد شده‌اند. برای حل مسئله ملی در ایران باید به این تاریخ توجه نشان داد. زمان میدیدی است ما از قرن نوزدهم فاصله گرفته‌ایم. متأسفانه بعضی دوستان هنوز با یک ذهنیت کلاسیکی به مقوله حل مسئله ملی - قومی در ایران می‌نگرند که این روند کار را فقط پیچیده‌تر از آنی که هست می‌کند.

اما هم‌زمان معتقدم که این نباید به دلیلی برای رشد و تقویت پان‌ایرانیسم و یا شوینیسم ایرانی تبدیل شود. برعکس باید زمینه‌ای شود برای ایجاد اعتماد بیشتر میان مردمان این کشور، بویژه هنگامی که خواسته‌های ملی - قومی از جانب ملیت‌های تحت ستم مطرح می‌شوند. متأسفانه امر تاریخی بودن سرزمین ما ایران به ملکه ذهنی بعضی دوستان تبدیل شده و نقطه حرکت برای حل مسئله ملی را تنها آن قرار داده‌اند. در صورتی که ایران برای یک فرد چپ نه یک امر مقدس بلکه باید یک مقوله تاریخی فرض شود، همانطوریکه در میان فعالان ملی - قومی هم به امر ایده‌های ملی نباید مقدس مآبانه نگاه شود. به نظر من اگر مسئله احساسات تعلق مطرح است، برای حل مسئله ملیت‌ها در ایران ما باید مجهز به دو احساس تعلق باشیم، یکی احساس تعلق به ایران و دیگری به ملیتی که از آن برخاسته‌ایم. احساس تعلق به ایران در میان طیف‌های گوناگون، اشتراک و احساس اطمینان درست می‌کند، و احساس تعلق به خاستگاه ملیتی، وظایف ما را در به دست آوردن حقوق ملی یادآور می‌شود. اشتراک در عین افتراق و افتراق در عین اشتراک. این است همان کلمه رمز حل مسئله ملی در ایران.

اصلاح طلبان و هابز؟ (قسمت دوم)

رضا جاسکی

دموکراسی و تئوری سلسله‌گرایی

زمانی کشیشی برای بازدید از زندانیان و موعظه به زندان شهر رفته بود. یکی از زندانیان از او پرسید چگونه می‌توان به بهشت رسید؟ کشیش در پاسخ وی گفت: "خوب، طبعاً راه‌های زیادی وجود دارد-اما تو از اینجا نمی‌توانی شروع کنی!". حال سؤال اینجاست که آیا می‌توان از اتوکراسی دینی جمهوری اسلامی به دموکراسی رسید؟ در این صورت چگونه می‌توان ابتدا از زندان آزاد شد؟ اصلاح‌طلبان و اعتدالیون چه پاسخی دارند؟

کارگزاران و اعتدال‌گرایان از همان ابتدا طرفدار تئوری مراحل بوده و هستند. از نظر آنان توسعه اقتصادی پیش‌شرط رسیدن به توسعه سیاسی در آینده دور است. توسعه اقتصادی بدون وجود دولت مطلقه در شرایط ایران امری محال است. فوجانی به‌صراحت در این مورد می‌گوید: "واقعیت این است که هیچ پژوهشگری در علم سیاست نمی‌تواند تقدم دولت بر دموکراسی را انکار کند". (مهرنامه شماره ۵۰) اصلاح‌طلبان نیز که در گذشته خواهان توسعه سیاسی بودند به این موج پیوسته‌اند. حجاریان در مصاحبه با "ماهنامه ایران فردا" در سال ۱۳۹۳ بر تقدم توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی تأکید می‌کند. او از جمله می‌گوید: "فاصله‌ای که دولت قبلی بین ملت و دولت انداخت، به‌راحتی ترمیم نمی‌شود... اقتصاد ما به قول بعضی‌ها، ۸۰ درصدش دولتی است و این باید برعکس شود و ۲۰ درصدش دولتی باشد و ۸۰ درصد خصوصی شود... گاهی اوقات نیاز است که انقلاب صورت بگیرد، نه به معنای انقلاب سیاسی بلکه [انقلاب] در اقتصاد". خبرنگار از او می‌پرسد که آیا این اصلاحات ساختاری باید به بالا محول شود و یا نیازمند فشار از پایین است؟ حجاریان در پاسخ می‌گوید "چین بعد از مائو تغییر ساختار داد، مردم این کار را نکردند بلکه در میان سران حزب، وحدت بوجود آمد و همگی این تصمیم را گرفتند و پای آن ایستادند و تغییر را انجام دادند... بنابراین، مهم‌ترین عامل این است که بالایی‌ها با هم بسازند و ببینند راه درست چیست و به وحدت برسند و محکم پای آن بایستند. در چین دوره گذار ۲۰ سال طول کشید... فشار از پایین به‌تنهایی فایده‌ای ندارد. اگر از بالا توافق ایجاد شود و اراده‌ای شکل بگیرد، از همان بالا می‌تواند بدنه را بسیج کند... اگر... راه اقتصاد کشور در سطح کلان باز شود؛ شاید به‌تبع آن بسیاری از مشکلات سیاسی حل شود" (مصاحبه حجاریان با ماهنامه ایران فردا، شماره دوم، سال ۱۳۹۳ به نقل از مشرق)

بنابراین مناجی چانه‌زنی از بالا و فشار از پایین عملاً می‌خواهد چنین سیاستی را کنار گذارد، زیرا توسعه اقتصادی به‌خودی‌خود بسیاری از مشکلات سیاسی را حل می‌کند سؤال اینجاست اگر توسعه اقتصادی باعث حل معضلات سیاسی می‌شود، چرا در چین و ویتنام شاهد چنین فرآیندی نیستیم؟ اگر ایران مدل توسعه اقتصادی چینی را دنبال کند در بهترین حالت پس از بیست سال، بنا به تجربه بیرهای آسیای چین و ویتنام،

به توسعه اقتصادی می‌رسد. ایران باید چند سال در انتظار دموکراسی باقی بماند؟ حجاریان در همان سال در مصاحبه دیگری که در سایت فرارو انتشار یافت می‌گوید: "من اعتقاد دارم دموکراسی در ایران چند صدسال طول می‌کشد. یک‌بار هم گفتم ممکن است پروسه سیاسی نزدیک به هفتصد سال به طول بیانجامد. الگوی توسعه سیاسی طولانی است و به عمر من و شما قد نمی‌دهد." (فرارو، سعید حجاریان: روحانی یل عبور ما نیست، تیر ۱۳۹۳)

حال سؤال اینجاست، اگر در انگلستان به‌عنوان یکی از اولین کشورهای دنیا که در آنجا پروژه دموکراتیزاسیون به اجرا درآمد، این پروژه در چند قرن پیش ۱۵۰ سال طول کشید چرا چنین روندی در عصر دموکراسی و جهانی‌شدن باید برای ایران هفتصد سال به طول می‌انجامد؟ اگر در گذشته اندیشمندانی چون هابز، لاک، منتسکیو، روسو و امثالهم سال‌ها برای اثبات تئوری‌های سیاسی خود تلاش کردند و بسیاری از نظرات این اندیشمندان در انواع و اشکال آن به‌بوته آزمایش گذاشته شد، و تقریباً همه، به‌استثنای طبقات حاکمه کشورهای دیکتاتوری اعم از دینی و غیردینی، بر سر کلی‌ترین اصول دموکراسی توافق دارند. در کشوری مثل ایران که در یک قرن گذشته شاهد چند جنبش بزرگ مردمی بوده و بشدت از بیرون از مرزهای کشور برای گذار به دموکراسی تحت‌فشار قرار دارد، چرا باید چند صدسال صبر نمود؟ اگر بیماری کشور ما استبداد باشد و دواى درد ما دموکراسی، چرا تولید و توزیع چنین دارویی با توجه به تجربیات دیگران این‌قدر هزینه‌بردار و طولانی است؟ چطور سران جمهوری اسلامی بسیاری از نسخه‌های نتولیبرالیسم را بدون هیچ آمواگرگی به اجرا می‌گذارند اما هنگامی‌که پای دموکراسی، حتی در محدودترین اشکال آن، به میان آید به هزار دلیل عجیب‌وغریب که فقط از شنیدن آن‌ها می‌توان شاخ درآورد، متوسل می‌شوند؟ مگر نه اینکه در عالم داروسازی تهیه یک دارو برای اولین بار بسیار سخت و عذاب‌آور است، اما حتی اگر قرار باشد داروی مشابهی درست شود باز هم بسیاری از مشکلات برای تهیه کپی یک دارو بسیار سریع‌تر و کم‌خرج‌تر است؟ به‌هیچ‌وجه نمی‌توان منکر راهی پریپیچ‌وخم و طولانی برای استقرار دموکراسی در ایران شد اما درست به همین دلیل باید اقدام‌های سریع‌تر و مشخص‌تری در این زمینه صورت بگیرد و نه اینکه وعده سر خرمن داده شود. به‌عبارت‌دیگر، توسعه حقوقی، سیاسی و اقتصادی باید دست در دست هم پیش روند، نه اینکه اول توسعه اقتصادی بعد توسعه سیاسی یا اول دولت بعد دموکراسی. آیا این معضل مختص ایران است؟

چند سال پیش برخی از صاحب‌نظران علوم سیاسی، پس از شکست بسیاری از کشورهای متعلق به موج سوم دموکراسی در گسترش دموکراسی در کشورهای خود، ضمن مقایسه این تجربیات نو با تجربه کشورهای پیشرفته به بحث پر شور درباره راه‌های گذار به دموکراسی در "مجله دموکراسی" پرداختند. اما این بحث در واقع نقطه آغازش به سال‌ها پیش از آن برمی‌گشت.

در سال ۱۹۶۳ لیپست در کتاب "مرد سیاسی" چنین نتیجه گرفت که یک رابطه قوی بین عوامل اقتصادی و ظهور دموکراسی وجود دارد. ساموئل هانتینگتون از چنین نظریه‌ای انتقاد نمود و در عوض بر اهمیت

کارایی دولتی تأکید نمود. اما هر دو آنان در این نکته هم‌نظر بودند که گذار به دموکراسی نیاز به پشت سر گذاشتن مراحل معینی از رشد را دارد. این مراحل عبارت بودند از افزایش ثروت و برابری اقتصادی (لیپست) یا انباشت قدرت دولتی (هانتینگتون).

سال‌ها پس از موج سوم دموکراسی، یعنی بعد از انقلاب پرتغال در نیمه دهه ۱۹۷۰، در اوایل سده بیستم فرید زکریا در کتاب "آینده آزادی" در مورد تعجیل در برگزاری انتخابات قبل از برآورده شدن چند شرط معین هشدار داد. او عنوان کرد که توسعه اقتصادی قطعاً لیبرالیسم قانونی را تقویت خواهد کرد اما قبل از آن باید کارایی دولتی مؤثری وجود داشته باشد. وی نوشت: "بدون دولتی که قابلیت دفاع از حقوق مالکیت و حقوق بشر، از ادای حقوق مطبوعاتی و قراردادهای اقتصادی، قوانین ضد انحصاری و تقاضاهای مصرف‌کنندگان را نداشته باشد، جامعه نه به حکومت قانون بلکه حکومت قوی‌تر دست می‌یابد".

بعد از شکست ایالات‌متحده در صدور دموکراسی به عراق و افغانستان، لاری دیاموند بر اهمیت ایجاد یک دولت قوی برای امنیت تأکید نمود. او معتقد بود که در شرایط عدم امنیت، انتخابات فقط باعث بازگشت اتوکراسی می‌شود و حتی ممکن است اختلافات بزرگ نظامی را دامن زند. از نظر او بدون گذر از تماس هابز امکان رسیدن به جفرسون و مدیسون، رهبران انقلاب آمریکا، وجود ندارد.

در سال ۲۰۰۷ مجله دموکراسی بحثی را حول دموکراسی‌سازی مطرح کرد. در این بحث مانسفیلد و سنایدر معتقد بودند که سرعت در برقراری دموکراسی باعث افزایش اختلاف می‌گردد و استراتژی گذار به دموکراسی باید به قابلیت دولت و انباشت قدرت توجه نماید. این دو و نیز فرید زکریا که به‌توالی مراحل گذار به دموکراسی اعتقاد داشتند در واقع دموکراسی را بی‌اهمیت می‌دانستند. از این‌رو فرید گفت "آنچه که ما امروز در سیاست بدان نیاز داریم نه دموکراسی بیشتر بلکه کمتر است". در بحث پیدایش دموکراسی این افراد را به خاطر دفاع از تئوری توالی و سلسله‌مندی و لزوم گذار از مراحل مختلف توسعه، سلسله‌گرایان (sequentialists) می‌نامند.

در مقابل آن‌ها تدریج‌گرایان (gradualists) قرار گرفتند. از نظر آنان سلسله‌گرایان فراموش می‌کنند که در اروپا و دیگر کشورهای دموکراتیک امروزی، دموکراسی به‌طور تدریجی، با پیشروی و عقب‌گرد ایجاد شد. این بدان معناست که ما امروز نه به دموکراسی کمتر بلکه بیشتر نیاز داریم؛ حتی اگر عناصر تشکیل‌دهنده تولید شرایط مناسب برای تقویت نهادهای دموکراسی چندان قوی به نظر نرسند. دموکراسی و تجربیات غرب مسیری دردناک و با فراز و نشیب‌های فراوان را طی نموده و احتمالاً راه کشورهای موج سوم دموکراسی نیز آسان نخواهد بود، هرچند که در این راه می‌توانند از تجربیات کشورهای غربی استفاده برند. در این میان افراد دیگری، چون بورگن مولر، وجود داشتند که بر عناصر دیگری در تجربه اروپایی تکیه نمودند.

همان‌طور که شری برمن در یکی از مقالات خود پیرامون درس‌های اروپا می‌نویسد هیچ "تیپ ایده‌آل" از نوع وبری در این مورد وجود ندارد. بسیاری راجع به انقلاب خوین فرانسه خوانده ...

اصلاح طلبان ...

ادامه از صفحه ۱۶

خوانده و یا شنیده‌اند و در مقابل انگلیس را به عنوان نمونه موفق گذار به دموکراسی در نظر می‌گیرند. اما اگر خشونت جنگ داخلی انگلستان در بین سال‌های ۱۶۵۱-۱۶۴۲ را در نظر بگیریم، دوران دیکتاتوری جمهوری الیور کرامول را به آن اضافه کنیم (۱۶۵۳-۱۶۴۹)، دوران حکومت او و پسرش چارلز (۱۶۵۹-۱۶۵۳) را نیز در نظر بگیریم، و آخرین جنگ در این رابطه که در سال ۱۷۴۶ اتفاق افتاد را به حساب آوریم، آنگاه این تصویر دگرگون می‌شود. سیمون شاما سعی کرده است که میزان تلفات جانی در این دوران ناآرام را تخمین زند. بنا به گفته او وقتی که اولین دوره جنگ‌های انگلیس در سال ۱۶۶۰ به پایان رسید، تعداد تلفات جانی این کشمکش‌ها به شمول مرگ در اثر گرسنگی و بیماری در انگلیس، اسکاتلند و ایرلند حداقل یک ربع میلیون بوده است. شاما نتیجه می‌گیرد، اگر تعداد ۲۰۰۰۰۰ نفر نیز که در جنگ ایرلند به دلایل مشابهی کشته شدند را به رقم قبلی اضافه کنیم، آنگاه با توجه به جمعیت پنج‌میلیونی بریتانیا در آن زمان، و مقایسه درصد کشته‌شدگان جنگ اول جهانی و جنگ‌های قرن شانزدهم و هفدهم می‌توان گفت درصد کشته‌شدگان جنگ‌های داخلی بیشتر از تلفات بریتانیا در جنگ اول جهانی بود. (شاما، تاریخ بریتانیا جلد دوم). دیان پورکیس نیز در کتاب جنگ داخلی انگلیس می‌گوید، از هر چهار نفر مرد سالم انگلیسی یک نفر در یکی از طرفین جنگ خدمت می‌کرد. درواقع اگر انگلیس توانست خود را بعد از قرن هجدهم تا جنگ اول جهانی از جنگ‌های بزرگ دور نگه دارد، شاید فقط به خاطر تجربه تلخ جنگ‌های داخلی بود. بعد از جنگ‌های داخلی در حدود ۱۵۰ سال طول کشید تا انگلیس به دموکراسی برسد.

همین روال خونین در می‌توان در مورد انقلابات ۱۸۴۸ اروپا و جنگ‌های متعددی که در قرن نوزدهم و بیستم نیز ادامه یافت را مشاهده کرد. در ایالات متحده نیز انقلاب و جنگ داخلی قربانیان خود را درو نمود. از این رو، این عقیده که بیکراه لیبرالی ساده بدون فراز و نشیب برای رسیدن به دموکراسی وجود داشته است و باید بر این اساس دموکراتیزه کردن کشوری را معوق گذاشت بنا به گفته شری برمن این یک خیال واهی مبتنی بر خوانش غلط از حوادث تاریخی است.

اغلب در مباحث گذار به دموکراسی بره‌های آسیای شرقی چون کره جنوبی و تایوان پیش کشیده می‌شوند. بنا بر تجربه این کشورها نتیجه گرفته می‌شود که برای رسیدن به دموکراسی بایستی مراحل حاکمیت قانون، دولت قوی و توسعه اقتصادی را پشت سر گذاشت. در همه این موارد، به رژیم‌های دیکتاتوری این کشورها با دیده احترام زیاد نگریسته می‌شود. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا دموکراسی قبل از دوران رشد اقتصادی بی‌ارزش است و باید به‌راحتی از خیر آن گذشت. حتی اگر بپذیریم که افسانه کشوری مانند کره جنوبی واقعیت دارد و این کشور از طریق گذارندن یک دوره دیکتاتوری و انباشت قدرت دولتی کم‌کم پایه‌های یک دموکراسی قوی را بنا نهاد (چیزی که واقعیت ندارد)، حتی در صورت این فرض محال، تعداد اندک کشورهای انوکراسی که از این طریق به نوعی از دموکراسی

رسیده‌اند، در مقابل کشورهای بی‌شماری که در منجلاپ دیکتاتوری‌های فردی و حزبی گیر کرده‌اند خود دلیلی بر این است که این استثنائات فقط قاعده را اثبات می‌کنند. این قاعده که کشورهای بی‌دست به توسعه سیاسی نمی‌زنند و خواهان انباشت هر چه بیشتر قدرت در دست دولت دیکتاتور خود هستند هیچ‌گاه به فکر توزیع قدرت نخواهند افتاد. این نهایت حماقت نیروهای پیشرو است که بخواهند با طناب یوسیده سلسله‌گرایی و پشت سر گذاشتن مراحل متفاوتی که شروع و پایان آن‌ها مشخص نیستند به چاه بروند.

اما اگر به مورد کره جنوبی نگاه کنیم تاریخ سیاسی کره جنوبی با رسیدن به قدرت پارک چونگ هی در سال ۱۹۷۲ آغاز نمی‌شود. ما چطور می‌توانیم جنگ کره در طی جنگ دوم جهانی، جنگ خونین داخلی در طی سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۰، جمهوری کوتاه‌مدتی که در طی سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۰ در کشور به وجود آمد، دموکراسی نیم‌بندی که در طی سال‌های ۱۹۶۱ تا به قدرت رسیدن پارک چونگ هی وجود داشت را در نظر بگیریم. چطور می‌توان همه موفقیت‌ها را به پای رژیم دیکتاتوری کره جنوبی نوشت. در جنگ کره در حدود یک میلیون نفر به قتل رسیدند که ۸۵ درصد آن مردم عادی بودند. در مبارزات آزادی‌خواهی کره چگونه می‌توان نقش مؤثر فعالین دانشجویی را نادیده گرفت. به‌طور خلاصه در مورد کره می‌توان گفت که جنگ داخلی و پس‌از آن اختلاف با کره شمالی، میراث ارزنده دمکراتیک قبلی، رفرف ارضی و مبارزات دانشجویان راه را برای شکوفایی کره باز نمود.

می‌توان به شکل مشابهی در مورد شیلی قضاوت نمود. قبل از کودتای خونین شیلی، دموکراسی در شیلی تاریخچه طولانی داشت. احزاب از آزادی نسبی برخوردار بودند. پینوشه زمانی که دست به فراندوم اجباری زد به‌هیچ‌وجه در بدترین کابوس‌های خود نیز نمی‌توانست امکان پیروزی اپوزیسیون را تصور کند. ضمن آنکه نظامیان پینوشه با تغییر قوانین انتخاباتی توانستند موقعیت بسیار قدرتمندی در پارلمان کشور کسب کنند. از این رو بایستی گفت که پیروسه دموکراسی در شیلی به خاطر مبارزه طولانی همه احزاب اپوزیسیونی و نقش فعال کلیسا در مقابل پینوشه با موفقیت پیش رفت؛ در نمونه آفریقای جنوبی حزب کنگره آفریقای جنوبی و دیگر احزاب اپوزیسیونی، و در تایوان اپوزیسیونی طرفدار دموکراسی بودند که شعله فرایند تغییر در جامعه خود را زنده نگه‌داشتند.

سفسطه سلسله‌گرایی

در دوران ریاست جمهوری پویش برخی از کشورهای غربی به رهبری آمریکا سعی در صدور دموکراسی به خاورمیانه نمودند. این اقدام که موجب خشنودی برخی از "طرفداران وطنی دموکراسی" نیز گشت، در عمل با شکست مواجه شد. در این میان سلسله‌گرایان با انگشت نهادن بر این شکست محتوم سعی می‌کنند که بر اهمیت رعایت مراحل مختلف گذار به دموکراسی تأکید نمایند. هرج‌ومرج کشوری مانند عراق به تلاش برای ایجاد نهادهای دموکراتیک و توسعه سیاسی در عراق نسبت داده می‌شود. متأسفانه بعد از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود این درک بیش‌ازپیش تقویت گشت که دموکراسی حلال همه مشکلات است، چیزی که اصلاً واقعیت ندارد. این درک به‌ویژه پس از فاجعه ۹ سپتامبر توسط حکومت پویش تقویت شد. درحالی‌که تجربه کشورها غربی نیز نشان داده است که دموکراسی لیبرالی به‌هیچ‌وجه مشکل تروریسم را حل نمی‌کند. باین‌حال هرج‌ومرج در لیبی و یا عراق به نتیجه دموکراسی بلکه نتیجه مستقیم از بین بردن دولت‌های قدیمی و ایجاد یک خلاء دولتی

ست. طبعاً بدون وجود دولتی که بتواند کشور را اداره کند، توسعه دموکراسی کار ممکن نیست. در چنین شرایطی نمی‌توان حتی یک انتخابات معمولی در همه مناطق کشور برگزار نمود. اما این به‌هیچ‌وجه تأییدی بر سلسله‌گرایی نیست، بلکه فقط نشان‌دهنده نیاز به حداقل شرایط لازم برای توسعه سیاسی است. یعنی نیاز به یک دولت حداقلی که بتواند شرایط مناسب را برای اجرای یک انتخابات سالم فراهم کند. این همان اشتباه عمده بود که جمهوری اسلامی در ابتدای انقلاب مرتکب شد. یعنی اصرار خمینیست‌ها در برگزاری یک فراندوم بی‌معنی برای رأی دادن به چیزی که هیچ‌کس راجع به آن چیزی نمی‌دانست. متأسفانه امروز نیز همه طرفداران جمهوری اسلامی از فراندوم یادشده به‌عنوان اوج وفاداری به دموکراسی یاد می‌کنند. در آن زمان مردم می‌دانستند که خواهان ادامه سلطنت نیستند چراکه سال‌ها با عواقب دیکتاتوری سلطنتی دست‌وپنجه نرم کرده بودند اما چیزی راجع به ماهیت جمهوری اسلامی نمی‌دانستند. در آن شرایط برگزاری چنین فراندومی به خاطر آن‌که هیچ‌یک از احزاب و سازمان‌های سیاسی در مورد آن کوچک‌ترین بحثی نکرده بودند، فقط اعلام بیعت مردم با خمینی و تأیید رهبری او در انقلاب بود.

آنچه طرفداران سلسله‌گرایی عنوان می‌کنند این است که:

تعداد زیادی از اتوکراسی‌های موجود می‌توانند موجب توسعه حاکمیت قانون و دولت قدرتمند گردند؛

کشورهای درحال توسعه در شرایط کنونی آمادگی گذار به دموکراسی را ندارند.

اما بنا به اکثر تجارب، اتوکراسی‌ها اعم از لیبرال و غیر لیبرال، هم با توسعه حاکمیت قانون و هم بناک یک دولت کارآمد مشکل دارند. بسیاری لی کوان یو سنگاپوری را به‌عنوان مثال مطرح می‌کنند اما به قول بلانتلی به ازای هر لی کوان یو می‌توان از ده‌ها دیکتاتور نام برد که در اشکال متفاوت مانع رفرف‌های دموکراتیک می‌شوند.

بنابراین تنوری، حاکمان مطلق، حداقل نوع لیبرال آن، مجبور به رفرف هستند زیرا آن‌ها روشن‌فکر و روشنگر هستند و به‌طور غریزی خود را متعهد به اجرای اصلاحات می‌دانند و یا اینکه توسعه اقتصادی آن‌ها را مجبور به چنین کاری می‌کند. به عبارتی پیشرفت اقتصادی موجب حاکمیت قانون می‌شود، زیرا بازار نیاز به قوانین واضح و دادگاه‌های کارآمد دارد.

اما، متأسفانه واقعیت‌ها اغلب خلاف این را نشان می‌دهند. بسیاری از دیکتاتورها فقط خواهان حفظ قدرت هستند، برخی اگرچه به توسعه کشور علاقه دارند اما سیاست‌های اجتماعی اقتصادی خود را تابع علایق دیگر می‌کنند و موجب گسترش حاکمیت قانون نمی‌شوند. ایران نمونه بارزی از چنین کشورهایی است. اگر حتی کشورهایی که موفق به توسعه اقتصادی شده‌اند، مانند چین و یا ویتنام را در نظر بگیریم می‌توان به‌راحتی دید که توسعه اقتصادی موجب توسعه حاکمیت قانون نگشته است. در این کشورها بخش بزرگی از مردم فقر را پشت سر گذاشته‌اند اما پیشرفت‌های بزرگ اقتصادی، تقویت حاکمیت قانون را به ارمغان نیاورده است. در اکثر موارد در این کشورها رفرف‌های قانونی در جهت منافع بازار انجام می‌شوند اما این رفرف‌ها بسیار محدود هستند و به حوزه‌های سیاسی گسترش داده نشده‌اند.

اما عکس این موارد فراوان است. یعنی حاکمان مستبدی که مانع گسترش حاکمیت قانون می‌شوند. قبل از سقوط حسنی مبارک در دهه ۱۹۹۰ از سوی آمریکا فشار فراوانی برای رفرف‌های قانونی به‌ویژه رفرف‌های حقوقی برای توسعه اقتصادی به مصر وارد شد. ...

اصلاح طلبان ...

ادامه از صفحه ۱۷

اما با وجود هزینه هنگفت و کمک فراوان آژانس توسعه بین‌المللی به مصر پیشرفت بزرگی در این زمینه حاصل نشد.

در روسیه ولادیمیر پوتین با شعار حاکمیت قانون در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نمود. شعارهای انتخاباتی وی موجب شادمانی فراوان در روسیه و نیز غرب شد، چراکه همه در انتظار پایان دوران مصیبت‌بار پلوتسین بودند. اما هیچ‌کس شاهد پیشرفت بزرگی در زمینه حاکمیت قانون نگشت.

بالعکس، همه به‌خوبی می‌دانیم که گسترش دموکراسی و حاکمیت قانون در هرمنه‌شده‌اند. مثلاً احترام به حقوق سیاسی و مدنی و تبعیت قدرتمندان از قانون، جزئی از اهداف مشترک هر دو است. از این‌رو توسعه یکی باعث تقویت دیگری نیز می‌شود.

در مورد پارامتر دیگر یعنی کارایی دولت، استدلال طرفداران سلسله‌گرایی این است که پروسه دموکراتیزاسیون باید تا هنگامی که یک دولت با نهادهای توانمند و بی‌طرف وجود نداشته باشد متوقف شود. بنابراین استدلال هر پادشاه مستبدی می‌تواند راه بیسمارک را برای گسترش کارایی دولت برود. اما کشور ما، خود طعم بیسمارک ایرانی را تجربه کرده است و اگرچه رضاشاه موفقیت‌های بزرگی در راه ایجاد یک دولت کارا به دست آورد و رفرم‌های زیادی را انجام داد اما درست به مرحله ایجاد زیرساخت یک دولت بی‌طرف موفقیت کمتری داشت. مشکل اصلی در این است که ایجاد یک بوروکراسی کارا و دستگاه دولتی توانمند در کشورهای استبدادی تا حد معینی به‌خوبی پیش می‌رود، اما در اکثر موارد اقتدارگرایان از ماشین دولتی سوءاستفاده کرده و از آن برای نفع شخصی خود و نزدیکان، و سرکوب و فشار بر دشمنان و مخالفین سیاسی استفاده می‌کنند.

همان‌طور که بارها نشان داده‌شده، یک دولت کارآمد می‌تواند از استقلال سیاسی، و مشروعیت و قدرت زیادی برخوردار گردد و رقیب سختی برای حاکمان بالادست خود شود. از این‌رو حاکمان مستبد معمولاً برای خود دشمن نمی‌تراشند. البته این به معنی آن نیست که همیشه یک تنش بین حاکم مطلقه و ایجاد یک دولت کارآمد وجود دارد، بلکه وجود چنین تنشی محتمل است. در عوض بین یک دولت کارآمد و دموکراسی تنش وجود ندارد و اکثر دولت‌های کارآمد در کشورهای دموکراتیک وجود دارند.

در بحث سلسله‌گرایی و یا توالی، یک دسته سوم نیز بین تدریج‌گرایان و سلسله‌گرایان وجود دارد. تئوری‌پردازان این دسته معتقدند، برخی از تدریج‌گرایان می‌پذیرند که اصل "اول دولت، بعد دموکراسی" برگرفته از تجربه گذشته اروپا است، اما امروز امکان تکرار این سیاست استثنایی وجود ندارد. از نظر آنان، چنین تزی حتی در مورد اروپا نیز یک

تخریف تاریخی است. مثلاً یورگن مولر استاد علوم سیاسی در دانمارک معتقد است در اروپا رشد موازی نهادهای دولتی، حاکمیت قانون، و مسئولیت‌پذیری شکل عمده گذار به دموکراسی بوده است. او معتقد است که پارلمان و شوراهای بخشی از میراث قرون‌وسطی بودند.

آن‌ها قیدوبندهای زیادی برای حاکمان ایجاد کردند و پس‌از آن بود که کشورها به دولت‌سازی پرداختند. برعکس از او نمونه جالب روسیه در دوران نزاری نام می‌برد که نشان می‌دهد چگونه دولت‌سازی به‌تنهایی نمی‌تواند منجر به توسعه سیاسی شود.

از نظر مولر، ما در اروپا قبل از دولت‌سازی شاهد انقلاب ارتش بودیم. این انقلاب به تدریج در سرتاسر اروپا گسترش یافت.

پترکبیر تقریباً هم‌زمان با حکومت کارل دوازدهم پادشاه سوئد (۱۷۱۸-۱۶۹۷) در روسیه قدرت را داشت. قبل از شروع پادشاهی پترکبیر، ارتش کوچک سوئد به خاطر جنگ‌افزارها و شیوه سازمان‌دهی مدرن توانسته بود ارتش بزرگ روسیه را شکست دهد. پس از موفقیت‌های بزرگ نظامی سوئد، پترکبیر به تقلید از شیوه دولت‌مداری سوئدی‌ها پرداخت. او توانست به‌خوبی ارتش و دولت روسیه را اصلاح نماید. از آنجاکه در روسیه نهادهای نمایندگی قدیمی محکمی وجود نداشتند، او به‌سرعت یک حکومت مطلقه منکی بر یک "دولت مالی-نظامی" ایجاد کرد.

این بوروکراسی جدید بسیار کارآمد بود و اصلاحاتی در زمینه مالیات سرانه مستقیم، خدمت سربازی، سرشماری جمعیت، صدور گذرنامه،... نمود که باعث شد روسیه در عرصه نظامی موفقیت‌های درخشانی به دست آورد. پترکبیر اصلاحات سیاسی کوچکی انجام داد و این اصلاحات توسط کاترین کبیر نیز ادامه یافت. اما هیچ‌کدام از این موارد به یک حکومت دموکراتیک ختم نگشت. ایران بعدتر در دوران قاجار طعم تلخ موفقیت‌های نظامی روسیه و کارآمدی ارتش روسیه را در جنگ‌های ایران-روسیه تجربه کرد. یکی از دلایل عدم رشد دموکراسی در روسیه فقدان سازوکارهای تشویق مسئولیت‌پذیری، به عبارتی نهادهایی که بتوانند در مقابل قوه مجریه و حاکمان وقت مقاومت کنند بود. این قضیه باعث رواج مریدسالاری به‌جای شایسته‌سالاری گشت. و ما در روسیه هیچ‌گاه یک دموکراسی لیبرالی پا نگرفت.

بنابراین می‌توان گفت که گسترش حاکمیت قانون، و دولت کارآمد با توسعه دموکراسی تقابلی ندارد و گسترش دموکراسی هم‌زمان با آن‌ها به‌هیچ‌وجه موجب هرجومرج و آشوب نمی‌شود. در واقع دو هسته از انتشار چنین نظراتی مستقیماً سود می‌برند، یکی دیکتاتورها که با تکیه بر چنین نظراتی همه را به صبر و انتظار برای زمانی که همه عناصر موردنیاز دموکراسی وجود داشته باشند، فرامی‌خوانند. دومین گروه، بسیاری از کشورهای غربی هستند که روابط حسنه خود با دیکتاتورها را نه با گفتن واقفیت‌ها، مثلاً منافع اقتصادی یا نظامی، بلکه با این استدلال توجیه می‌کنند که وجود چنین دیکتاتورهایی برای گسترش دموکراسی در آینده دور لازم است.

اما این بدین مفهوم نیست که دموکراسی به‌راحتی و به‌سرعت قابل پیاده شدن است. آن باید به تدریج پا بگیرد و موانع زیادی را پشت سر گذارد. توماس کارادز، از عوامل بازدارنده زیادی در مسیر گسترش

دموکراسی از جمله این پنج عامل مهم نام می‌برد:

- سطح توسعه اقتصادی: به‌طورکلی کشورهای ثروتمندتر از شانس بیشتری برای گذار آسان‌تر به دموکراسی برخوردار هستند

- تمرکز منابع ملی: کشورهایی که منابع ملی آن‌ها عمدتاً از منابع بسیار متمرکز چون نفت یا ذخایر معدنی تشکیل‌شده است با مشکلات بیشتری مواجه خواهند شد

- تقسیمات هویتی: در مناطقی که هویت‌های قومی، مذهبی و طایفه‌ای کشور را تقسیم می‌کنند، گسترش دموکراسی با مشکلات بیشتری نسبت به کشورهای همگن روبرو خواهد شد.

- تجربه تاریخی کثرت‌گرایی سیاسی: کشورهایی که از نظر تاریخی از تجربه کثرت‌گرایی کمتری نسبت به کشورهایی که چنین تجربیاتی دارند، برخوردار هستند راه سخت‌تری را در پیش خواهند داشت.

- همسایگان غیر دمکرات: کشورهای واقع در مناطقی که اکثر یا همه همسایگانش هنوز دموکراتیزه نشده‌اند با مشکلات بیشتری برای گذار به دموکراسی روبرو خواهند شد.

همان‌طور که دیده می‌شود عوامل منفی در راه گسترش دموکراسی در کشور ما زیاد هستند، اما ما می‌دانیم که نروژ کشوری نفت‌خیز اما در عین حال دموکراتیک است. و یا اینکه، کشورهای چینی چون کانادا، سوئیس، بلژیک، هند،... دارای مذاهب و اقوام گوناگونی هستند. اسرائیل کشور دموکراتیکی است که دور تا دورش را کشورهای غیر دموکراتیک گرفته است.

عده‌ای این واقعیت که راه گذار به دموکراسی تدریجی است را بهانه‌ای برای بی‌عملی می‌یابند. یا اینکه برخی از رفرمیست‌ها به‌جای آنکه دست به رفرم‌های اساسی بزنند، تمرکز خود را متوجه رفرم‌های بی‌اهمیت می‌کنند. در حالی که وظیفه یک رفرمیست واقعی تأکید بر رفرم‌هایی است که باعث گسترش هر چه سریع‌تر فضای سیاسی و تحکیم دموکراسی در کشور شود.

سخن آخر

حجاریان در مناظره با فاطمه صادقی می‌گویند، من اتانیتست [دولت‌گرا] هستم "من لویاتان را قبول دارم و فکر می‌کنم با لویاتان هابز در قرن هفدهم هم‌افق هستم... اعمال قدرت به‌وسیله لباس شخصی‌ها، قتل‌های زنجیره‌ای و ابزارهایی از این دست اتفاقاً نشان‌دهنده بی‌قدرت بودن دولت در ایران است"

واقعیت امر این است که حجاریان از یک‌جهت حق دارد. ساختار جمهوری اسلامی با عصر کنونی ما هم‌افق نیست. از جهاتی آن نه هم‌عصر با هابز در قرن هفدهم بلکه قرن هفتم میلادی است. اگر پس از مشروطیت، در دوران رضاشاه صحبت کردن از دولت‌گرایی تا حدی قابل‌قبول بود، امروز سخن از چنین چیزی بدون تأکید بر دموکراسی، و یا فراموشی اینکه در چه عصری زندگی می‌کنیم چشم بستن بر واقعیت‌هاست. نکته دیگر اینکه، دوران ریاست جمهوری رفسنجانی دقیقاً دورانی بود که ریاست‌جمهوری و ولی‌فقیه

...

اصلاح طلبان ...

ادامه از صفحه ۱۸

در مورد تقریباً اکثر مسائل هم‌نظر بودند و خامنه‌ای صدارت خود را مدیون رفسنجانی می‌شمرد. در این دوران دست دولت باز بود. درست در این دوران ما شاهد بیشترین سوءاستفاده مقامات دولتی از قدرت برای سر به نیست کردن دشمنان خود به شکل بسیار شیعی هستیم.

یکی از موارد مشترک هابز و حجاریان انتزاع‌گرایی است. اگرچه انتزاع در درک بسیاری از مسائل پیچیده به ما کمک می‌کند اما نباید مدل‌های انتزاعی خود را با واقعیات جاری یکی بگیریم. وضع طبیعی هابز، یعنی شرایطی که همه انسان‌ها گرگ یکدیگر بوده باشند، هیچ‌گاه وجود نداشته است. انسان‌های اولیه نیز بر پایه همکاری توانستند از پس زندگی سخت و خطرناک آن دوران بیاورند. آن‌ها در طی هزاران سال عمر خود نه در جنگ بلکه عمدتاً در صلح و آرامش به سر برده‌اند.

حتی اگر بپذیریم که وضعیت طبیعی هابز وجود داشته است، بازهم باید این را قبول کنیم در شرایطی که بنا به گفته هابز هیچ نوع کنترلی بر رفتار انسان‌های رقیب وجود نداشته، اما باز عقل سلیم به ما می‌گوید که هر فرد بر رفتار و کردار خود، کنترل داشته است. از این رو حتی در وضع طبیعی هم هرج‌ومرج کامل و عدم کنترل مطلق هیچ‌گاه رخ نداده است. از سوی دیگر، در دورانی که حاکمی مقتدر و مطلقه سکان امور را در دست می‌گیرد و بنا بر فرض هابز او همه چیز را به طور مطلق کنترل می‌کند، بازهم این امکان وجود داشته که حاکم وقت خود تحت کنترل حاکمی دیگر باشد. به عبارتی دیگر، بنا به گفته پریستون کینگ هیچ‌گاه نه هرج و مرج کامل و نه کنترل کامل. هیچ حاکمی کنترل مطلق نداشته است. دولت‌های مطلقه‌ای که در انگلستان از زمان ماگنا کارتا به بعد وجود داشتند هیچ‌گاه دیکتاتوری تمام‌عیار نبودند و پادشاه نمی‌توانست هر چیزی را بنا به میل خود تفسیر کند.

در ایران ما دوره حکومت مطلقه رضاشاه و محمد رضاشاه، به‌ویژه پس از فرم ارضی، را تجربه کردیم. در طی این دوران قدرت متمرکز گشت اما هیچ‌گاه بازتوزیع نشد. انقلاب ایران پاسخی بود به همین تمرکز قدرت در دست لویاتان و عدم توزیع آن.

جمهوری اسلامی نیز لویاتان دیگری است. یکی از معانی لویاتان ازدهای چند سر بوده است. امروز ما با یک ازدهای دو سر در جمهوری اسلامی روبرو هستیم، ولایت و جمهوریت. قدرت در دست این دو سر رقیب تقسیم شده است. تنها راه اثبات قدرت بیشتر در دست دولت زدن سر ولایت است و نه کوتاه کردن دست مردم. شکست جنبش اصلاحات و جنبش سبز نباید ما را به نتایج غلطی برساند. طبعاً در هر دو جنبش اشتباهات بزرگی رخ دادند، اما توسعه سیاسی کشور همچنان در صدر مطالبات مردم قرار دارد. نه جنبش اصلاحات و نه جنبش سبز در اعلام این هدف دچار خطا نشدند.

اصلاح طلبان در پی تضعیف قدرت روحانیت در عرصه سیاسی نیستند. احمدی‌نژاد به شیوه ویژه خود در این راه

تلاش نمود. تلاش او نه از زاویه دموکراسی‌خواهی بلکه قدرت‌طلبی‌اش بود. حجاریان در مصاحبه با فرارو هرگونه تلاش برای تضعیف قدرت روحانیت را مذموم می‌شمارد. "دولت قبل [احمدی‌نژاد] تلاش داشت روحانیت را از صحنه به در کند، حتی مرجع روحانیت قم را، همانند رضاشاه. رضاشاه با روحانیت چه کار کرد؟"

مشکل بزرگ اصلاح طلبان امروز، همان‌طور که برخی از آنان اذعان دارند، پشت کردن به بخشی از نیروهای خود و تکیه بر خرده‌بوزوازی و طبقات مرفه از یک‌سو و نادیده گرفتن اهمیت توسعه سیاسی است. در انتخابات اخیر بازهم عده زیادی به طرفداری از تحول در انتخابات شرکت کردند. آیا اصلاح طلبان می‌توانند از این ظرفیت برای رفرم‌های ضروری که مردم تشنه آن هستند، استفاده کنند؟

بنا بر نظرسنجی ایپوس در مورد دلایل شرکت مردم در انتخابات، در حدود بیست درصد به روحانی به خاطر جلوگیری از جنگ رای دادند. به عبارتی، پیر بزرگ ما، هابز انگشت بر نکته درستی گذاشته بود. مردم برای حفظ امنیت حاضر به انجام هر معامله‌ای هستند. اما ایران کنونی ما هم‌افق با هابز نیست. هابز نمی‌تواند مشکلات جامعه ایران را حل نماید. باید از آن گذر کرد. یکی از مشکلات واقعی نظریه وضعیت طبیعی هابز در عرصه بین‌المللی این است که هر کشوری کشورهای دیگر را، حتی در شرایط وجود سازمان ملل، گرگ خود پندارد. به عبارتی به نام حفظ امنیت دست به اقدامی نظامی به خاطر کوچک‌ترین احساس خطر نماید. این دقیقاً آن چیزی است که برخی از جنگ طلبان جمهوری اسلامی از آن می‌توانند لذت ببرند. به هیچ‌کس نمی‌توان اعتماد کرد و هیچ صلحی پایدار نیست. تأمین امنیت به معنی داشتن ارتش بزرگ‌تر و پرسروصداتر است. آیا می‌توان پرنده صلح را از قفس آزاد کرد؟ آیا وضع طبیعی هابز آیه‌ای نیست که محافظه‌کاران همیشه آن را زمزمه می‌کنند؟ آیا در قاموس هابز، کشورها می‌توانند به‌طور برابر، بدون داشتن یک حاکم مطلق، باهم مذاکره کنند و به توافق برسند؟ آیا هابز، واقعاً منادی صلح در بین کشورهاست؟

هابز از صمیم قلب به قرارداد اجتماعی باور نداشت. زمانی حجاریان خواهان پیوستن مردم به یک قرارداد اجتماعی مبتنی بر قانون اساسی شد. اما قانون اساسی نیز نمی‌تواند پایه مناسبی برای گسترش دموکراسی باشد و باید از بسیاری از مواد تبعیض‌آمیز آن گذر کرد. در ابتدای انقلاب مردم به آن رای دادند، اما بعید است که امروز اکثر آنان خواهان نوشتن یک قرارداد اجتماعی بر پایه قانون اساسی باشند. قراردادهای هم قابل فسخ کردن هستند. چرا اصلاح طلبان به نظریه‌پردازی می‌آویزند که نظرات سیاسی‌اش، باوجود همه زیبایی کلام و نحوه استدلالش حتی در همان زمان نیز خریداری پیدا نکرد؟ هابز آن قدر زنده نماند که انقلاب انگلیس را که چند سال پس از مرگش به وقوع پیوست را ببیند. او که دموکراسی را عین هرج‌ومرج و بازگشت به وضعیت طبیعی می‌دید، آن قدر زنده نماند تا با چشمان خود گذار به دموکراسی را ببیند. اما ما که از حوادث بعد از مرگ هابز خبر داریم، چگونه می‌توانیم آن را دستاویز خواسته‌های دموکراسی طلبانه خود نماییم؟

حجاریان در تحلیل اخیر خود از انتخابات می‌گوید جناح راست "چپ‌نمایی" می‌کند و شعارهای عدالت طلبانه می‌دهد. طبعاً

وقتی که اصلاح طلبان این قلعه را به خاطر وصلت با اعتدالیون رها کرده‌اند، چرا نباید درصدد فتح آن برآیند؟ او به آن‌ها طعنه می‌زند که در "زمینه علوم اجتماعی در آرا ارسطو و کتاب سیاست وی متوقف مانده‌اند"، اما خود نیز در سنگر هابز باقی مانده است!

فوجانی در تحلیل خود از علت ترجمه بهیموت توسط دکتر بشیریه و بازگشت او به ایران می‌گوید: "باوجود این ترجمه بهیموت و بازگشت استاد دکتر حسین بشیریه گامی بلند برای فهم علل ناکامی اصلاحات سیاسی در ایران از منظر اندیشه سیاسی است. اینکه چرا اصلاحاتی که آن را برگشت‌ناپذیر می‌دانستند برگشت‌پذیر شد و اینکه چرا دموکراسی معبد آزادی نیست و اینکه چرا تأسیس یک دولت مطلقه بر دموکراسی مقدم است." (فوجانی، مهرنامه شماره ۵۰) آیا اصلاح طلبان از مردم‌سالاری به دولت‌سالاری، از اصلاح‌طلبی به اعتدال، از فشار از پایین و چانه از بالا به مصالحه در بالا رسیده‌اند؟

زمانی حجاریان گفته بود که در انتخابات ایران هیچ خط سومی دوام نمی‌آورد و از یکی از اصولگرایان نقل می‌کند که "اگر می‌خواهید از گلوله خوردن مصون بمانید، هیچ‌گاه روی یال کوه راه نروید." باید بگویم که اصلاح‌طلبی در سیاست ایران همان خط سه بودن است. اگر می‌خواهید اصلاح طلب باشید و زنده بمانید، باید هم شجاعت راه رفتن روی یال کوه را داشته باشید و هم درایت و هوشیاری برای پیش‌بینی حرکات رقبای و دادن مانورهای لازم، وگرنه هیچ‌گاه مصون نخواهید بود. برای آنکه به توان و چنین هدفی نائل آمد باید هم به مردم و قدرت آن‌ها باور داشت و هم به قدرت دیپلماسی و مذاکره. اما قبل از هر چیز، هیچ‌کس بی‌هدف رنج راه رفتن بر روی یال کوه را بر خود هموار نمی‌کند. به نظر می‌رسد که اصلاح طلبان مدت‌هاست که قطب‌نمای خود را گم کرده‌اند. سیاست "در داخل، الگوی شهروند پرستشگر/دولت پاسخگو و در خارج گفتگوی تمدن‌ها"، فقط به یک کابوس برای آنان بدل گشته است. به نظر می‌رسد که آن‌ها از ترس تیر خوردن به پشت کوه پناه برده‌اند.

منابع

- ویکیپدیا
- بحث چگونه دموکراسی‌ها به وجود آمدند، مجله دموکراسی، سال ۲۰۰۷
- شماره‌های مختلف مجله فارسی فرهنگ امروز
- شماره‌های مختلف مهرنامه
- نوشته‌های حجاریان در جراید چاپ ایران
- یورگن مولر، اول دموکراسی یا اول دولت
- گلن نیویی، راهنمای فلسفی هابز و لویاتان
- مالکوم مک‌لارن، سلسله‌گرایی یا تدریج‌گرایی
- شری برمن، درس‌هایی از اروپا
- مارتینیچ، بیوگرافی هابز
- پاتریشیا اسپرینگ‌بری، کتاچه راهنمای کمبریج برای لویاتان
- حسین بشیریه، لویاتان

عدالت اجتماعی ...

ادامه از صفحه ۹

در دوره اصلاحات بود، دولت خاتمی کارگران را در مقابل سیل ویرانگر تعطیلی واحدهای تولیدی، گسترش بیکاری، اخراج کارگران، قراردادهای موقت و تعویق پرداخت دستمزدها رها نمود و قانون کار را از شمولیت واحدهای کمتر از ده نفر خارج ساخت.

اصلاح طلبان از دوره اصلاحات از گفتمان عدالت اجتماعی فاصله گرفتند، توسعه سیاسی را مطلق کردند و به پیوند آزادی و عدالت اجتماعی بی توجه ماندند. چرخش آن‌ها از عدالت اجتماعی به توسعه سیاسی، به تعمیق شکاف طبقاتی و فاصله گرفته کارگران و زحمتکشان از آن‌ها گردید.

سیاست‌های حسن روحانی هم در چهار سال گذشته در عرصه اقتصادی و کارگری، به بی‌خانمانی بیشتر کارگران و زحمتکشان کشور انجامید، فقر و بیکاری را افزایش داد و فاصله طبقاتی را عمق بیشتری بخشید.

پرچم عدالت اجتماعی در دست راست افراطی

در کشور ما نیروها و سازمان‌های چپ اپوزیسیون که از مطالبات کارگران، زحمتکشان و لایه‌های کم درآمد جامعه دفاع می‌کنند، تحت پیگرد و سرکوب جمهوری اسلامی قرار دارند و نمی‌توانند در سپهر سیاسی کشور از جمله در انتخابات حضور یابند، کاندیدا معرفی کنند، برنامه ارائه دهند و کارگران و زحمتکشان کشور را حول آن گرد بیاورند.

با سرکوب سازمان‌های چپ و نبود امکان حضور سازمان یافته آن‌ها در صحنه سیاسی کشور، با فاصله‌گیری نیروهای اصلاح طلب از گفتمان عدالت خواهی، راست افراطی فریب کارانه ماسک چپ به چهره زده، پرچم عدالت اجتماعی را بر داشته و خود را حامی سرسخت محرومان جامعه نشان می‌دهد. در حالی که راست افراطی در اردوی راست قرار دارد و مسئله اصلی آن نه زندگی کارگران و زحمتکشان کشور، بلکه کسب قدرت با اخذ رای آن‌هاست. این رویکرد را در انتخابات سال ۱۳۸۴ و ۱۳۹۴ به وضوح دیدیم.

در این دو انتخابات شکاف طبقاتی، فقر و فلاکت محرومان جامعه، با تمام وجود خود را نمایاند. احمدی نژاد و رئیسی شعار عدالت اجتماعی را ربودند و رای بخشی از محرومان را بدست آوردند. محمود احمدی نژاد که کاندیدای جریان راست افراطی در سال ۱۳۸۴ بود، با طرح شعار " پول نفت برسر سفره‌ها " و

با نشان دادن هم‌رنگی با قشرهای پائین جامعه، قادر شد نظر مساعد بخش مهمی از آنها را جلب نماید. در حقیقت بخشی از محرومان جامعه در مقابل رفسنجانی که از نظر آن‌ها سمبل قدرت و ثروت بود، به کسی رای دادند که فریبکارانه وعده میداد پول نفت را سرسفره‌ها خواهد آورد. اما او درآمد افسانه‌ای نفت را به پای سپاه، بسیج و نوکیسه‌گان ریخت و کارگران و زحمتکشان را به فقر و فلاکت بیشتر سوق داد.

در انتخابات سال ۹۶، رئیسی و قالیباف به نمایندگی از جانب راست افراطی پرچم عدالت اجتماعی را برداشتند، و بر فقر، بیکاری و شکاف طبقاتی دست گذاشتند. قالیباف کنار رفت ولی رئیسی همچنان با پرچم عدالت اجتماعی به مبارزه انتخاباتی ادامه داد. گرچه این بار راست افراطی در انتخابات ناکام ماند ولی رای بخشی از محرومان جامعه را اخذ کرد.

شعار عدالت اجتماعی همواره از جانب نیروهای چپ مطرح شده است. به همین خاطر این توهم در بین برخی از فعالین سیاسی در دوره احمدی نژاد و قبل از آن پیش آمده بود که جریان راست افراطی جزو نیروهای "چپ مذهبی" است. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در تحلیل‌های خود از جریان‌های حکومتی در اوائل دهه ۷۰، جریان راست افراطی را به خطا "چپ جدید" نامید. در حالیکه تبارشناسی این جریان، بستر شکل گیری، پیوندها و سیاست‌های آن نشان می‌دهد که این جریان "چپ مذهبی" نیست، بلکه راست افراطی است که سیاست‌های پوپولیستی را پیش می‌برد. راست افراطی به جهت طبقاتی - اجتماعی جزء جریان‌های راست جامعه بحساب می‌آیند.

راست افراطی با گفتمان عدالت اجتماعی در مفهوم امروزی بیگانه است. نگرش آن‌ها برای تامین اجتماعی ساختارگرایانه و طبقاتی نیست، بلکه تنها تعریف‌شان از مفهوم عدالت، صدقه دادن است. چنانکه شاهد بودیم احمدی نژاد در انتخابات سال ۱۳۸۴ و رئیسی در انتخابات ۹۶ تنها از آوردن پول نفت به سرسفره‌ها و پرداخت پول سخن گفتند.

بلوک قدرت که راست افراطی یکی از مولفه‌های آن است، بیشترین ثروت کشور را در دست خود متمرکز کرده است. این بلوک در سوق دادن کشور به فساد و در قطبی کردن جامعه به لحاظ فقر و ثروت، نقش اصلی را دارد. با این وجود راست افراطی فریبکارانه از عدالت

سخن می‌گوید و با بهره گرفتن از رسانه‌ها و تبلیغات وسیع، خود را عدالت‌خواه جا می‌زند.

حایگاه عدالت اجتماعی

فاصله فقیر و غنی جامعه ایران را دوباره کرده و زمینه‌ساز پدید آمدن آسیب‌های اجتماعی شده است. فقر، بیکاری و شکاف طبقاتی، به عنوان سه معضل بزرگ جامعه ما، عدالت اجتماعی را در دستور روز قرار داده است. امروز توسعه پایدار در کشور ما هم با آزادی و دموکراسی و هم با عدالت اجتماعی پیوند خورده است. این دریافت - پیوند توسعه با امر دموکراسی و عدالت اجتماعی - نه یک امر ذهنی و خواست و تمایل این یا آن جریان سیاسی، بلکه امر عینی و برخاسته از آرایش نیروهای اجتماعی و مطالبات آنها است.

گرچه ابراهیم رئیسی در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورد، ولی خطر رشد پوپولیسم راست بریستر شکاف طبقاتی و فقر گسترده جدی است. اگر فاصله فقیر و غنی تداوم یابد، حسن روحانی سیاست اقتصادی دوره قبل را پیش برد، سیاست ضدکارگری را تغییر ندهد، برای کاهش نرخ بیکاری و فقر برنامه ریزی نکند، پوپولیسم راست تقویت شده و گروه‌های وسیع تری از محرومان جامعه را به سوی خود جلب خواهد کرد.

باید ماسک از چهره راست افراطی برداشت، نشان داد برای این جریان تنها قدرت مقدس است و برای دست‌یابی به قدرت، حاضر است فریبکارانه پرچم عدالت را بردارد، تا با رای محرومان دولت را هم قبضه کند.

منبع : ماهنامه میهن

آدرس پستی:

L.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v : دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۳۴۴۲۰۳۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com